


کلیسا و وضعیت حاکم بر آن

 امروز صبح باید به طور ویژه در دعاها بیماری بسیار نادر یک کودک را به خاطر آورد، قطعاً همگی ما مایلیم چنین کنیم. دکترها حتی این بیماری را نمی‌شناسند. آنها اسمی بر روی آن بیماری گذاشته‌اند ولی به گمانم آن را ابداع کرده‌اند تا فقط نامی بر آن بیماری نهاده باشند، آنها از ماهیتش اطلاع ندارند. ولی مسیح می‌داند چیست. می‌توانم از چپستی آن به شما بگویم. این ابلیس است. درست است، ابلیس. دیگران مختارند هر نامی که دلشان می‌خواهد را بر روی آن بگذارند. اما او همین است، متوجه هستید، یک روح پلید. باری، بیایم همگی یک بار همراه هم [سرود] تنها ایمان داشته باش [را بخوانیم]، حال همگی بلادرنگ آن را سر داده و بخوانید.

تنها ایمان داشته باش

همه چیز ممکن است؛

تنها ایمان داشته باش،

همه چیز شدنی است، تنها...

۲ خواهر، خداوند شما را شفا خواهد داد. بیایم در حالی که سرهایمان را خم می‌کنیم برای این دختر دعا کنیم.

۳ پدر آسمانی ما، از قرار معلوم نمی‌توانم این جریان را از ذهنم برانم. دختر کوچک رو به موتی که آنجاست، عزیز و دلبد کسی است. او مخلوق توست و شیطان دارد حیات نورسته‌اش را از چنگش می‌رباید. در نام مسیح دعا می‌کنم که دست مرگ را متوقف سازی و دشمن را برانی. خداوندا تو قادری چنان کنی که دریای سرخ از هر دو سو مانند دیوار شود تا میراث تو یعنی بنی‌اسرائیل در مسیری امن از دریا به سوی سرزمین موعود طی طریق کند. پروردگارا، امروز در دعا می‌خواهیم که هر مانعی را از میان برداری و اجازه دهی که کودک زنده بماند. به ما عطا شده است تا بطلبیم. به عنوان گروهی از مردمانی که ایمانشان به توست، در نام عیسی شفای این کودک را از تو می‌طلبیم. آمین.

۴ امروز بار دیگر در نام خداوند عیسی با قلبی شکرگزار نزد شما هستم. کمی زود از لوئیزیانا به خانه برگشتم. فکر کردم که اگر قبل از یکشنبه به اینجا برسم می‌توانم جلسه‌ی درسی یکشنبه را برگزار کنم. و بعد هوا در آنجا بسیار گرم شد و برای همین ما... هوای امروز صبح اینجا به نسبت لوئیزیانا حسابی معتدل و خنک است. در لوئیزیانا هیچ‌گاه با خنک‌کننده‌ای مثل پنکه در چنین ساختمانی نمی‌نشینید یا باید سیستم تهویه‌ی مطبوع وجود داشته باشد یا اینکه از حال می‌روید.

۵ بنابراین آدمم تا قبل از اینکه هفته‌ی آینده اینجا را به مقصد ساسکچوان شمالی و شهر پرنس آلبرت ترک کنم، یکی دو روزی را استراحت کنم. از طرفی دیگر، آنجا دورترین نقطه‌ی جهان از نظر دسترسی جاده‌ای است. تمام راه را باید بی‌آنکه جاده‌ای

در کار باشد، طی کرد. جز سرخ‌پوست‌ها و اسکیموها نمی‌توانید هیچ کس را در آن حوالی و منطقه پیدا کنید یعنی کمی دورتر از آنجایی که ما این بار می‌رویم. با این وصف افراد بسیاری از سراسر کانادا در این جلسه حاضر خواهند شد. آن‌طور که می‌گویند برخی از آنها از ساحل غربی خود را خواهند رساند. و یقیناً از شما مردم التماس دعا داریم تا خدا ملاقاتمان کند و برای جلالش جلسه‌ای بس غنی، پر بار و باشکوه را عایدمان کند. از تاریخ [آخرین] حضورم در کانادا چهار یا پنج سال می‌گذرد. آنجا دوستان با اصل و نسبی دارم که بسیار خوب هستند.

۶ آنها برای رفتن به کلیسا بسیار غیرت دارند. فارغ از اینکه هوا چقدر سرد است، خود را پتو پیچ می‌کنند و سوار سورت‌های می‌شوند و اسب را سی مایل می‌دوانند تا به کلیسا برسند. پیر و جوان بر روی تل برف راه می‌پیمایند. همگی جمع می‌شوند و خانواده‌های خانواده‌ی دیگر را همراه خود می‌کند و شروع به حرکت می‌کنند و می‌روند. و فداکاری‌هایی که به خرج می‌دهند سبب شده تا از جلسات بهره‌های فراوانی حاصل کنند. وقتی فداکاری در کار نباشد بهره‌ی چندانی از جلسه حاصل نمی‌شود. باید به راستی بفتید و کاری دردناک انجام دهید، باید برخی از امور را رها کنید و از کار دست بکشید و این و آن کار را بکنید تا بتوانید به کلیسا بروید و به خدا نشان دهید که دوستش دارید. وقتی برای رفتن از خودگذشتگی می‌کنید آنگاه از این جریان چیزی عایدتان می‌شود.

۷ درست مانند بچه‌هایم. به گمانم بیلی پل... در کودکی هیچ چیز دریافت نکردم. مامان شاید یک کیسه آب نبات برمی‌داشت و پس از محاسبه، دو یا سه دانه از آن را به هر نفر می‌داد. شاید برای کریسمس یک بوق و یک تفنگ اسباب بازی یا چنین چیزی می‌گرفتیم. و من می‌دیدم که سایر بچه‌ها سورت‌ها، دوچرخه، لباس‌های زیبا و ژاکت‌های گرم دارند. از این جریان چنان احساس بدی پیدا کردم که گفتم: «اگر روزی خودم بچه داشته باشم هر کار در توانم باشد را برایش خواهم کرد.» خوب، گرسنگی را به جان خواهم خرید تا چیزی برای بچه‌هایم تهیه کنم. و وقتی زندگی‌ام... وقتی بیلی کوچک بود یک سه‌چرخه و هر چیز دیگر برایش گرفتم. مدام هم دوست داشت هر کاری بکند، از پوشاکش و نظایر این بگذرد تا چیزی برای او فراهم کند. ولی می‌دانید چه چیزی متوجه شدم؟ من یک سه‌چرخه و یک تیر و کمان کوچک و چنین چیزهایی برایش گرفتم. او را در حالی می‌یافتم که با یک قاشق یا یک چوب، جایی در حیاط پشتی مشغول کندن بود. ملاحظه می‌کنید؟ گفتم: «بقیه این‌طور نخواهند بود.» ملاحظه می‌کنید؟ همه چیز را تقدیمشان می‌کنید ولی میلی به آن ندارند. چیزی که به بهای گذشتن از امری به دست آمده است.

۸ نجات هم به همین شکل است. یک فداکاری و از خودگذشتگی تمام عیار است. برادر رُی، چنین است. فداکاری که باید روزانه به خرج دهید یعنی کاری جهت نزدیک شدن به خدا و انجام عملی. می‌دانم که در این بامداد نشستن در این ساختمان گرم برای همگی شما یک فداکاری است. در حالی که اینجا نشستیم، بیابیم بزرگترین فداکاری که تاکنون برای بنی بشر انجام شده است را در ذهن‌هایمان مرور کنیم. کاری

که وقتی عیسی مسیح به زمین آمد تا به جای ما بمیرد، موظف به انجامش شد. این تمام ماجرا نبود چرا که روحش وارد جهنم شد و به مدت سه شبانه روز در آنجا ماند و روز سوم قیام کرد و هم اکنون به عرش برین صعود کرده است و آنجا در دست راست خدا، مشغول شفاعت کردن است، بر حسب اعترافات ما مبنی بر کفاره‌ی پرداخت شده از سوی وی و فیضی که به ما ارزانی داشت.

۹ باری آن بالا... جایی که می‌رویم جمعی پر شمار از مردمانی به راستی و حقیقتاً تنگدست خواهند بود که برای آمدن به جلسه ناگزیر از فروش یکی از گاوهایشان، یکی دو تا از گوسفندهایشان یا چیزی دیگر خواهند شد. آن اسکیموی پیر احتمالاً برای آمدن، تعدادی از پوست‌های خودش که برای [تأمین معاش] خانواده‌اش واقعاً به آنها احتیاج داشت را خواهد فروخت. آن معامله‌گر سرخ‌پوست نیز مجبور به همین کار خواهد شد. اکنون حداقلش این است که می‌توانیم برای این مردم دعا کنیم. نمی‌توانیم؟ و دعا می‌کنیم که خدا چیزی بزرگ به آنها عطا فرماید.

۱۰ اینک هوا گرم است و نمی‌خواهم زیاد شما را ننگه دارم. و دلم می‌خواهد که در این بامداد، درست پیش از دعا برای بیماران، ذهنمان را معطوف کلیسا و وضعیت حاکم بر آن نماییم. بله، حس می‌کنم که چند روز قبل در شروپورت لوئیزیانا پیغامی برای کلیسا به من داده شد و بر این باورم که به وضعیت کلیسا مربوط می‌شود. و در این بامداد همراه آن، در برابر خدا حضور خواهیم یافت و در دعا از او می‌خواهیم تا ما را یاری کند. بنا ندارم این رویکرد را اتخاذ کنم بلکه قصد دارم از خدا بخواهم تا در روزگاری که در آن به سر می‌بریم امدادمان فرماید. و پیش از آنکه... این همان کتاب مقدس اعظم و قدیمی است و محتوای حیات ابدی در آن جای دارد.

۱۱ به خاطر داشته باشید که کلام، خداست و خدا چیزی جز کلامش نیست. ما چیزی بیش از کلام خود نیستیم و چنانچه... یقیناً من و شما در جایگاهی متفاوت... هر دوی ما می‌توانیم بگوییم: «این کار خاص را خواهیم کرد.» و مقصودمان هم همین باشد اما ممکن است شرایطی پیش آید که از عمل به آنچه گفتیم، بازمانیم. ولی خدا نمی‌تواند چنین کند زیرا لایتنهای و بر همه چیز آگاه است. بر هر آنچه تا کنون بوده و خواهد بود یا... بنابراین او نمی‌تواند چیزی بگوید مگر آنکه خود بداند که قدرت پشتیبانی و ایستادن برای آن کار را دارد.

۱۲ و ابراهیم در صد سالگی امور ناموجود را به وجود خوانده پنداشت. باری، من این را جهت قوت قلب بیماران و کسانی که قرار است برایشان دعا شود، می‌گویم. ابراهیم امر ناموجود را موجودیت یافته پنداشت و روی این مسئله حساب کرده بود که وعده‌دهنده قادر است به وعده‌ی خود جامه‌ی عمل ببوشاند یا اینکه سر قولی که داده، بماند. حال وقتی خدا به ابراهیم هفتاد و پنج ساله گفت که او و سارای شصت و پنج ساله بچه‌دار خواهند شد، چنین چیزی ناممکن بود. او به این وعده ایمان آورد و چشم انتظار آن کودک ماند و بیست و پنج سال پیش از آنکه کودکی به دنیا بیاید، او را خیری مسلم و موجودیت یافته شمرد. و هنگام تولد کودک، ابراهیم صد ساله بود و سارا نود ساله چرا که او به وعده‌دهنده ایمان آورد. و او نیستی را به هستی فراخوانده پنداشت.

۱۳ حال، مخاطب این سخن بیماران و بدحالانی هستند که قرار است برایشان دعا شود. فارغ از اینکه دردتان چیست، خواه... یا اینکه مبتلا به چه بیماری هستید و چقدر حالتان بد است. وقتی مسیح و کلامش را می‌پذیرید، آنچه هست را چنانچه مخالف کلام خدا باشد، به نیستی فرامی‌خوانید. حال، خدا گفت: «دعای ایمان بیمار را نجات خواهد داد.» خوب، اگر خدا این حرف را زده است پس این ختم کلام است. به این ترتیب بیاییم ذهن‌ها و امیدهایمان را متوجه این مسئله کنیم و چنان رفتار کنیم که گویی کار انجام شده است. وقتی می‌پذیریم کار تمام است.

۱۴ نجات هم به همین ترتیب است. ما به آن ایمان می‌آوریم، آن را می‌پذیریم، آن را در قلب خویش می‌پذیریم، به سوی خدا گام برمی‌داریم و مسیح را به عنوان منجی شخصی خویش می‌پذیریم. اگر امروز صبح در اینجا حضور دارید و فردی گناهکار هستید و نجات نیافته‌اید و بیمار و خواهان شفا هستید، نخست باید خدا را بجوید. او را به عنوان منجی خود بپذیرید و آن بیماری یگراست رو به زوال خواهد رفت. هر چه هست فقط تمام فکر و حواس خود را (از تمام آنچه دارید) به انسان کامل یعنی عیسی مسیح معطوف نمایید و باقی مسائل روبراه خواهد شد.

۱۵ حال، ذهن‌تان را روی این مهم متمرکز کنید چرا که این مختصر اظهارات را برای بیماران و دردمندان بیان کردم، در این بامداد از کلیسا و وضعیت آن سخن خواهیم گفت. چون حس می‌کنم که شفای الهی هر چند خارق‌العاده است ولی وقتی در شروپورت بودم، طی یازده روز حضورم فقط سه یا حداکثر چهار جلسه‌ی شفا در آنجا برگزار کردم. موعظه برای جان‌های مردم مهم‌تر از اختصاص بیش از اندازه‌ی وقت، به شفای الهی است. با این حال خدا قادر است مردمان بیمار و نیازمند را شفا دهد. و شفا دهنده بودن او امری است که در سراسر جهان به اثبات رسیده است. اما اکنون اصلی‌ترین کار رسیدگی به جان است که هرگز نخواهد مُرد. جسم زوال‌پذیر است ولی جان زوال‌ناپذیر و باید آن را به اصطلاح هموار و مصفا در پیشگاه خدا محفوظ داشت.

۱۶ این را مکرر گفته‌ام. دلم می‌خواهد تمام کارها انجام شود تا وقتی در آن بامداد به آن سوی رودخانه رسیدم، دچار هیچ دردسری نشوم. دلم می‌خواهد بلیتم دستم باشد و صبر کنم تا نامم را بخوانند. برادر کریچ، دوست دارم همان‌طور که پولس در گذشته گفت، «او را در قوت قیامت وی بشناسم.» چنین است که وقتی مرا از مردگان بخواند، برخواهم خاست... می‌خواهم او را در قوت قیامت وی بشناسم.

۱۷ با این وصف، بیاییم اینک برای لحظاتی با سرها و قلب‌هایمان در برابر نگارنده‌ی کتاب اعظم کرنش کنیم.

۱۸ ای خدا و پدر ما، اینک نزدت می‌آییم تا از تو بخواهیم که کلام خود را برایمان بازگو کنی. ما توان تورق صفحات را داریم ولی فقط روح‌القدس می‌تواند کلام را باز کند. پس پدر آن را در این بامداد برایمان باز کن و ما را از وفور فیض بهره‌مند گردان. ما به انتظارت نشسته‌ایم. باشد که روح‌القدس وارد کلام شود و آن را از طریق لب‌های بشری، در قلب‌های بشری جاری سازد، باشد که آن را برگیرد و بر حسب نیازمان در تکاتک قلب‌ها جای دهد. و آنگاه که مراسم به پایان رسد، آماده‌ی بازگشت

به خانه‌هایمان خواهیم بود و خاضعانه سرهایمان را خم خواهیم کرد و بابت تمام آنچه از تو آموختیم و کارهایی که برای ما کردی سپاس و ستایش نثارت خواهیم نمود. به نام مسیح می‌طلبیم. آمین.

۱۹ کلام را از یوحنا باب ۱ قرائت می‌کنیم، قابل توجه شما که کتاب مقدس دارید و دوست دارید همراه من آن بخش را بخوانید یا به عنوان یک متن آن را یادداشت کنید. متن را از روی کلام خواهیم خواند و دعا می‌کنیم که روح‌القدس فحوای آن را از دل کلام به ما برساند. ما می‌توانیم آن را بخوانیم، هر کس توان خواندن دارد و قادر به مطالعه‌ی کلام است ولی تنها خداست که می‌تواند فحوا را از دل آن بیرون بکشد. متن قابل خواندن است چرا که این کلام اوست ولی فحوا را خدا باید برساند. حال، یوحنا باب ۱، بیاییم از آیه‌ی ۲۸ شروع به خواندن کنیم و خواندن را تا آخر آیه‌ی ۳۲ ادامه دهیم.

واقع گشت...؟!... آن طرف اردن، در جایی که یحیی تعمید می‌داد.

و در فردای آن روز یحیی عیسی را دید که به جانب او می‌آید. پس گفت، اینک برّهی خدا که گناه جهان را برمی‌دارد.

این است آنکه من درباره‌ی او گفتم که مردی بعد از من می‌آید که پیش از من شده است زیرا که بر من مقدم بود.

و من او را نشناختم لیکن تا او... به اسرائیل... ظاهر گردد، برای همین من آمده به آب تعمید می‌دادم.

... پس یحیی شهادت داده، گفت، روح را دیدم که مثل کبوتری از آسمان نازل شده، بر او قرار گرفت.

می‌خواهم آیه‌ی آخر یعنی آیه‌ی ۳۲، را مجدداً بخوانم.

پس یحیی شهادت داده گفت، روح را دیدم که مثل کبوتری از آسمان نازل شده، بر او قرار گرفت.

۲۰ اینک، خداوند برکات خویش را بر کلامش افزون نماید. دلم می‌خواهد در صورت توان هر واژه را درک کنید و متوجه شوید. شما که در انتها نشست‌اید آیا صدایم را می‌شنوید؟ بسیار خوب، آیا صدایم را از آن انتها می‌شنوید؟ اگر می‌شنوید دست خود را بلند کنید. خوب است.

۲۱ بله امروز می‌خواهم در قالب تمثیل با شما سخن بگویم [البته] به شیوه‌ای که حتی اینجا ناشناختن افراد کلیسا هم قادر به درک مطلب باشند. باری، ما برای بهتر شدن به کلیسا می‌آییم. می‌آییم تا به مردمانی بهتر، مسیحیانی بهتر، شهروندانی بهتر، پدرانی بهتر، مادرانی بهتر و همسایگانی بهتر بدل شویم. می‌آییم زیرا مسیح به ما گفت که در صورت آمدنمان، او در آن مکان که گردهم آمده‌ایم و جمعی دو یا سه نفری شکل گرفته، حضور خواهد داشت و هر چه در نام وی بطلبیم را به ما عطا خواهد کرد. بنابراین امروز چه چیز بهتر از این است که بدانیم که برای شایسته و بهترشدنمان و بسط فهم و معرفتمان در کلیسا حضور یافته‌ایم؟ چند نفر خواهند گفت: «برای همین

اینجا هستم؟» ببینیم. «من طالب فهمی بهترم.» نمی‌توانیم به فهم و معرفتی بهتر نائل آییم مگر آنکه... اگر قرار است فهم و شناختی از خدا پیدا کنیم، این فهم باید برآمده از کلام خدا باشد زیرا کلام چیزی است که خدا برای تغذیه‌ی روح‌های گرسنه‌مان به ما عطا کرده است. و روح‌القدس فرستاده شد تا کلام خدا را بگیرد و ما را به آن تغذیه کند. متوجه هستید؟ ببینید، ما... روح‌القدس از جانب خدا فرستاده شده تا کلام خدا را گرفته و بر حسب نیازمان به ما برساند. از اینکه خدا چنین خوراکی را تدارک دیده است بسی شادمانم. شما چطور؟ از اینکه او خوراکمان خواهد داد.

۲۲ ما گوسفندان مرتع وی هستیم. تا لحظه‌ای دیگر به میحث گوسفند خواهیم پرداخت. و ما موجود سه‌ساحتی خدا هستیم وقتی او کنترل کامل ما را به دست گرفته باشد می‌تواند ما را هدایت و راهنمایی کند.

۲۳ خدا را چنین خوش آمد که هنگام فرستادن عیسی بر روی زمین او را در شمال یک حیوان بنمایاند و این حیوان برّه بود. از ایام کهن آغازین در باغ عدن، در آنچه پیش‌نمودی از آمدن عیسی محسوب می‌شود، لازم بود برّه‌ای به عنوان قربانی جایگزین به خدا تقدیم شود، امری که پیش‌نمودی از آمدن مسیح است. باری، اغلب از خود پرسیده‌ام که چرا خدا مسیح را در شمال یک حیوان پیش‌نمود کرده است. در مورد برّه به این نکته پی می‌بریم که دلیل انتخابش این است که او آرام‌ترین و ملایم‌ترین موجود در میان مخلوقات روی زمین است. آرام‌تر و رام‌تر از یک برّه‌ی کوچک وجود ندارد، بسیار معصوم و نامستقل است. مغرور نیست. موجودی رام و آرام است. و وقتی قرار بود خدا مسیح را به جهان بنمایاند، او را در شمال یک برّه نمایاند.

۲۴ حال، وقتی قرار شد خدا، خدای پدر، بپوهه، خویشتن را از آسمان بنمایاند، در شمال آرام‌ترین و متواضع‌ترین پرنده‌ای که در آسمان پرواز می‌کند یعنی کبوتر ظاهر شد. پرنده‌ای نجیب‌تر از کبوتر وجود ندارد. من تا حدی درباره‌ی زندگی پرندگان و حیات وحش مطالعه کرده‌ام. کبوتر نسبت به سایر پرندگان آسمان‌نورد، پرنده‌ای نامعمول به شمار می‌آید. کبوتر مهرورز است. کبوتر ملایم و رام است. کبوتر کیسه صفر ندارد، در خانواده‌ی پرندگان فقط او چنین است. برای همین است که هیچ‌گاه یک کبوتر را جز در اطراف جایی که غله و دانه پاشیده شده است نمی‌بینید. حال،...

۲۵ در کشتی [نوح] کبوتر وجود داشت. در بسیاری از قسمت‌های کتاب مقدس کبوتر به تصویر کشیده شده است. آن نماد روح‌القدس است. مسیح نیز در جای جای کتاب مقدس به عنوان برّه به تصویر کشیده شده، از مکاشفه تا گذشته‌ای که به پیدایش می‌رسد، کبوتر هم همین‌طور.

۲۶ در کتاب پیدایش کبوتر در کشتی و همراه سایر مرغان هوا در لانه‌ای جا خوش کرده بود. یکی از آن مرغ‌ها کلاغ بود. کلاغ یکی از پست‌ترین پرندگان موجود است. کلاغ و به گمانم جی جاق، تقریباً پست‌ترین پرندگانی هستند که سراغ داریم. کلاغ عمری دراز دارد و (آن‌طور که ادعا می‌کنند) گاه دویست یا سیصد سال عمر می‌کند... طوطی از این بیشتر عمر می‌کند.

۲۷ ولی کبوتر حیوان یا پرنده‌ای بدون کیسه صفراست. حال، کلاغ می‌تواند اینجا بنشیند و از یک مردار تغذیه کند. شما هرگز یک کبوتر را دور و بر آن مردار نخواهید دید. نمی‌تواند تحملش کند. بوی تعفنی که از آن بلند می‌شود و وارد بینی‌اش می‌شود را نمی‌تواند تحمل کند. بیماراش خواهد کرد. چیزی که در حال فاسد شدن و پوسیدن است را نمی‌تواند تحمل کند. نمی‌تواند تحملش کند و بنابراین نمی‌تواند از آن بخورد. اگر از آن بخورد، این کار سریع او را خواهد کُشت زیرا آنچه سبب هضم غذا می‌شود جاری شدن مایع کیسه صفرها به معده است. و اگر برای چنین فعل و انفعالی کیسه صفرايي در کار نباشد در نتیجه این کار کبوتر را خواهد کُشت. با این حساب کبوتر را همیشه اطراف چیزی که پاک و سالم است خواهید یافت.

۲۸ باری، کلاغ فرق دارد. حال، توجه داشته باشید که کلاغ نمادی از ریاکاری است. کلاغ می‌تواند آنجا و روی مردار بنشیند و هر قدر دلش می‌خواهد از آن بخورد و سپس یکراست به سوی کشتزار پرواز کند و از گندم هم بخورد. اما کبوتر نمی‌تواند گندم بخورد و بعد هم پرواز کند و سراغ مردار برود.

۲۹ حال، یک ریاکار؛ آدم می‌تواند ریاکار باشد و از امور روحانی تغذیه کند، هم از چیزهای خوب و هم از چیزهای بد. ولی یک مسیحی از نو زاده شده امور نادرست را برنمی‌تابد و تنها از آنچه خوب است تغذیه می‌کند. به این مسئله دقت کنید! وقتی کسی را می‌بینید که می‌تواند برود و برقصد، بیرون برود و [مشروب] بنوشد، بیرون برود و در گناه زندگی کند و سپس به کلیسا بازگردد و چه بسا به اندازه‌ی یک شخص مقدس فریاد برآورد، این امر چه چیز را می‌رساند؟ اینکه او یک مردارخوار است، او می‌تواند از هر دوی اینها یعنی از چیزهای گندیده و از چیزهای خوب تغذیه کند. ولی مسیحی راستین، دیگر نمی‌تواند چنین چیزهایی را تحمل کند زیرا از موت به حیات منتقل شده است. و این جریان او را محکوم خواهد کرد یعنی حتی فکر و تصور آن، محکومش خواهد کرد تا آنجا که رویش را برگرداند و دور شود. عجب تصویری!

۳۰ حال، برّه موجودی کوچک و بسیار رام است. از کمک به خود ناتوان است. متکی به خود نیست چون توان کمک به خود را ندارد. مدتی قبل در اینجا زمانی که مشغول گشتزنی بودم به مرتعی رسیدم و برّه‌ای کوچک را یافتم تمامی گله به نوعی از او دور شده بودند و او کاملاً در میان دسته‌ای سیم خاردار گرفتار شده بود. و این موجود بینوای کوچک همان‌طور که در آنجا افتاده و خونریزی داشت، بعبع می‌کرد. و من رسیدم و نگاهی به بالا و آن سو انداختم تا حدود نیم مایل آن طرف‌تر را از نظر گذراندم، یک رمه کامل گوسفند آنجا بود. باری، اگر او را بیرون نکشیده بودیم کلاغ‌ها خیلی سریع چشم‌هایش را می‌کنند. ولی این موجود کوچک را باز کردم و روی دست‌هایم بلندش کردم. به هیچ عنوان [آرام] پس نزد، در آرامشی کامل ماند. او را روی دست‌هایم بلند کردم. شاید نخستین باری بود که دست یک انسان به او می‌خورد ولی او رام بود. آماده‌ی هدایت شدن بود. آماده‌ی یاری گرفتن بود. امیدوارم که متوجه شوید. او برای مقاومت و جفتک زدن یا گاز گرفتن آمادگی نداشت. برّه‌ها لگد نمی‌زنند، آنها گاز نمی‌گیرند، آنها تنها خویش را متواضع می‌سازند. این موجود کوچک را حمل کردم و

در میان گوسفندان دیگر گذاشتم. ظرف دقایقی کوتاه مادرش پیدایش کرد و برّه چقدر خوشحال شد! و چقدر این جریان نمونه و تجسمی از برّه‌ی خداست!

۳۱ می‌دانید آنجا که گوسفند را برای کشتار می‌برند، آنکه او را به منطقه‌ی کشتار هدایت می‌کند یک بز است. ولی بز گوسفند را یگراست تا بالا و نقطه‌ای معین از دالان کشتارگاه هدایت می‌کند و سپس وقتی گوسفند را تا آن نقطه کشاند خودش بیرون می‌جهد. اما می‌گویند که وقتی می‌خواهند بز را بکشند او به شدت تمام جفتک می‌اندازد و غوغایی به پا می‌کند. توجه دارید؟

۳۲ و ابلیس نیز به همین سان عمل خواهد کرد. او بر آن خواهد شد تا فرزندان خدا را یگراست تا پست‌ترین نقاط بکشاند ولی زمان مرگ خودش که فرا برسد آنگاه به راستی طوفان و غوغایی به پا خواهد کرد. این راه و رسم ابلیس است. راه و رسمی که بعضاً یک دختر با ظاهری شیک در پیش می‌گیرد یا یکی از آن پسرهای پرچانه‌ای که یک پاکت سیگار یا یک بطری ویسکی همراه خود دارد، تا به این ترتیب دختری بینوا که برّه‌ی آغل کسی است را به بیراهه هدایت کنند. «خیلی خوب است. هیچ خیری در آن کلیسای‌های متظاهر وجود ندارد.» اما بگذارید یک بار مرگ همین پسر را ببند، از سراسر آن ناحیه صدای جیغ و نعره او را خواهید شنید. راه و رسم و شیوه‌ی عمل شیطان چنین است.

۳۳ ولی برّه چنان رام است که می‌توان هدایتش کرد. و دلیل اینکه خدا مسیح را در شمایل برّه الهی و خویش را در شمایل کبوتر الهی نمایاند همین است. و روزی که یحیی عیسی را در رود اردن تعمید داد یکی از بزرگترین اتفاقاتی که تا آن زمان به وقوع پیوسته بود درست در آنجا رقم خورد. دقت کنید که چقدر زیباست! برّه، مهربان‌ترین مخلوقات زمین است و کبوتر مهربان‌ترین مرغان آسمان. حال، این تنها راهی بود که می‌توانستند به یکدیگر ببیوندند. این تنها شکل ممکن برای قرار گرفتن کبوتر بر برّه بود. باری، وقتی کبوتر فرود آمد یحیی عیسی را دید و گفت: «اینک برّه‌ی خدا که گناه جهان را برمی‌دارد.» یحیی گفت: «شهادت می‌دهم که روح را دیدم که مثل کبوتری از آسمان نازل شده، بر او قرار گرفت.» هلولو! خودش است. کبوتر و برّه به یکدیگر پیوستند. این همان موعدی است که خدا و انسان یک شدند. همان موعدی است که آسمان و زمین یکدیگر را در آغوش گرفتند. هلولو! همان موعد که خدا جسم پوشید و آن را به صحنه آورد، همان موعد که از قالب روح نزول فرمود و انسان شد و در میان ما سکنی گزید. همان موعد که تمامی ابدیت یکدیگر را دریافتند. همان موعد که تمامی تبار آدمیان و یهوه خدا و تمامی فرشتگان به یکدیگر پیوستند آنجا و آن زمان که خدا و انسان یک شدند، در همان روز به یادماندنی که یحیی عیسی را تعمید داد.

باری، چه می‌شد اگر با یک گرگ مواجه شده بود؟ آوای بغ‌بغوی شیرین کبوتر هرگز نمی‌توانست پشتیبان گرگ باشد.

۳۴ قشنگ‌تر از این چیست که عصرگاهان قمری‌های کهنسال آن بیرون بنشینند و صدای آوازشان برای مدتی به گوش برسد؟ پس از آنکه خانم و کودک خردسال

را از دست دادم... نمی‌گذاشتم کسی بفهمد چه کار می‌کنم. طبق عادت سوار ماشین قدیمی خود می‌شدم و از جاده تا بیرون شهر و گورستان والنوت ریج رانندگی می‌کردم، آنجا پای درختی می‌نشستم و به قبر خیره می‌شدم. نمی‌توانستم رهایشان کنم. به نظر می‌رسید که بیش از این تحمل آن شرایط را نداشتم. به نوزاد کوچک هشت ماهه‌ام که در آنجا آرمیده بود می‌اندیشیدم. به اینکه چگونه عادت داشت دست‌های کوچکش را باز و آنها را به طرفم دراز کند و من با بوق صدایی می‌کردم یا اینکه چیزی می‌گفتم و او «گوگویی» می‌گفت و دست‌هایش را به طرفم دراز می‌کرد. و من به ویژه عصرهنگام پای درختی می‌نشستم. و در آنجا کبوتری بود که روی بوته‌ها می‌نشست و شروع می‌کرد به بغوغو کردن. خدای من! یک بار از خودم پرسیدم که نکنند این [کبوتر] همان روح غیرفانی نوزادم است که بازگشته و سعی دارد با من حرف بزند. هیچ چیز قشنگ‌تر از آوای کبوتر نبود. چقدر دلنشین است! او خبرهای خوش را می‌رساند. چقدر می‌کوشد صلح و آرامش برقرار کند! صبح زود برمی‌خیزم و بیرون و به بیشه‌زارهای نزدیک محل زندگی‌ام می‌روم و گوش سپردن چه آرامشی دارد! پای آن درختان بلند می‌نشینم و کبوترها برای همدیگر بغوغو می‌کنند.

۳۵ آن روز خانه‌ی برادر کاکس بودم، کبوتر مادری آنجاست که دو جوجه دارد. و آنها درست بر روی پشت بام و بالاترین نقطه‌ی ساختمان مستقر شده بودند تا دست گربه به آنها نرسد. و آن کبوتر مادر پیر به آنها غذا می‌داد. بعد پایین می‌رفت و آنها را می‌آورد و آنها را به بالا رفتن روی درخت وامی‌داشت و آنها با گردن‌هایی در هم گره خورده آنجا می‌نشستند و تمام روز مشغول بغوغو و ابراز محبت می‌شدند، دو جوجه کبوتر مهربان.

۳۶ و به چگونگی [کار] خدا و کبوتر الهی فکر می‌کردم (کبوتر حیوانی سرشار از محبت است) خدا خواست تا بشریت را مورد محبت قرار دهد. خدا می‌خواهد مورد محبت قرار گیرد. خدا می‌خواهد شما را مورد محبت قرار دهد. «خدا جهان را این قدر محبت نمود که پسر یگانه‌ی خود را داد تا هر که بر او ایمان آورد هلاک نگردد بلکه حیات جاودانی یابد.» خداوند متبارک باد! بنابراین خدا برای محبت کردن و ابراز عشق باید... چیزی دوست داشتنی و از جنس عشق را می‌سرشت. باید چیزی مثل خودش لطیف و نجیب را پدید می‌آورد. باید چیزی می‌سرشت که بتوان به آن عشق ورزید. باید کاری می‌کرد و چیزی از طبیعت و سرشت خویش را پدید می‌آورد.

۳۷ شما نمی‌توانید به چیزی که از سرشت خودتان نیست، عشق بورزید. عشق باید با عشق وصلت کند. زن و شوهر اگر می‌خواهند موفق شوند باید به یکدیگر عشق بورزند. چیزی که بتوان به آن عشق ورزید! شما همه جا را برای یافتن دختری می‌جوید تا همسرتان شود، همسری که عاشقش هستید. او شوهری را می‌جوید که بتواند عاشقش باشد.

۳۸ نگاه پروردگار جستجوگرانه در پی جانی است که پذیرای مهر و محبت الهی او باشد. و به این ترتیب او اینجا و بر روی زمین خویش را در شمایل یک کبوتر مهربان و

یک برّه رام نمایاند. اگر آن برّه برای یک دقیقه هم که شده طبیعت گرگی خشمگین را پیدا می‌کرد، آن کبوتر بلافاصله می‌گریخت و از او دور می‌شد.

۳۹ ولی برّه، هوش و حواس قابل توجهی ندارد. برّه موجودی است که وقتی گم می‌شود، گم شدنش تجربه‌ای در وادی ناامیدی محض است. گوسفند نمی‌تواند راه برگشت خود را پیدا کند. برای همین است که بز او را به سوی مرگ هدایت می‌کند. برّه‌ای که گم شده است نمی‌تواند راهش را پیدا کند. وقتی گم شدیم، دیگر گم شدیم. راهی نیست که بتوانیم خود را بازیابیم. و تنها راه رسیدن به این مهم این است که خودمان را تسلیم شبان اعظم گله کنیم و او هدایتگر باشد.

۴۰ حال، همان‌طور که به مورد این برّه و گوسفند توجه کردم... یا در واقع برّه‌ی اعظم و کبوتر [الهی] یک شدند. و حال بنگرید که چگونه کبوتر [الهی] آن برّه‌ی اعظم یعنی پسر خدا را هدایت کرد. او با علم به اینکه ذبح خواهد شد، چقدر رام بود. او چقدر رام و نجیب بود و سعی نداشت کاری از خودش انجام دهد و بر آن نشد تا به خود تکیه کند. گفت: «کاری نمی‌کنم جز آنچه ابتدا پدر بر من نمایانده است و پدر در من ساکن است.»

۴۱ حال، ویژگی دیگر برّه این است که برّه حاضر است از حق خود بگذرد. باری، خدا از ما می‌خواهد برّه باشیم ولی چه بسیار مواقعی که دلمان نمی‌خواهد از حقوقمان بگذریم و آن را فدا کنیم. بسیاری از شما می‌گویید: «خوب، برادر برانهام من حقوقی دارم.» درست است ولی آیا حاضرید آن را فدا کنید؟ آیا مایلید حقوق خود را فدا کنید تا خدا بتواند شما را هدایت کند؟ مشکل امروز اکثریت قاطع کلیساهای ما همین است، اینکه رام بودن برّه‌ی خدا... ما قرار است برّه باشیم حال آنکه بدل به هر چیزی شده‌ایم جز برّه. به همین دلیل است که به محض در پیش گرفتن چنین رفتاری، کبوتر روح‌القدس می‌گریزد و شخص را ترک می‌گوید.

۴۲ چنانچه برّه‌ی خدا مثل یک گرگ چنگ و دندان نشان می‌داد، از همان دفعه‌ی اول [که چنین رفتاری از او سر می‌زد] یا در صورتی که کاری خلاف آنچه کبوتر مهربان اجازه داده بود انجام می‌داد، آن کبوتر می‌گریخت. در عرض یک دقیقه محل را ترک می‌کرد.

۴۳ و دلیل اینکه امروز از خود می‌پرسیم که: «چه بر سر کلیسای پنطیکاستی آمده؟» هم همین است. دلیلش این است که طبیعتی متفاوت پیدا کرده‌ایم. طبیعتمان شده [اینکه]: «ما حقوقمان را می‌خواهیم. کاری که فکر می‌کنیم درست است را خواهیم کرد.» مغرور می‌شویم. ناسازگار می‌شویم. بی تفاوت می‌شویم. به بد خلقی‌ها میدان می‌دهیم. به خودخواهی اجازه‌ی ورود می‌دهیم.

۴۴ برّه زمانش که می‌رسد... او صاحب پشم خودش است، این حقش است. او مالک پشم خودش است ولی برّه را می‌گیرند و دست و پا بسته روی بلوک‌ها پرت می‌کنند. او هیچ‌گاه لگد نمی‌زند هرگز جنجال نمی‌کند. شما حقوقش را از او می‌ستانید چون او یک برّه است. او کار دیگری نمی‌تواند بکند چون این طبیعتش است. اما یک بار سر

راه یک مسیحی قرار بگیرید و خواهید فهمید که آیا او برّه است یا بز. یک بار همراه او شوید و پی خواهید برد. دلیل اینکه کلیسایمان امروز چنین حال و روزی دارند همین است.

۴۵ ما خودمان را برّه‌های خدا خوانده‌ایم. زن‌ها و مردها شروع کرده‌اند به در پیش گرفتن رفتارهایی که به هر چیزی می‌خورد جز رفتار برّه‌های خدا. به آنها می‌نگرید و می‌بینید که با شورت، موهای کوتاه فر شده در خیابان ظاهر می‌شوند. و چند سال قبل... شگفتا که امکان نداشت آنها... با دریافت پول هم به راضی به انجام چنین کاری شوند. و حال از خود می‌پرسید که چرا کلیسا به وضعیت کنونی دچار شده است. چون شما به جای رام و ملایم ماندن، طبیعت گرسنگ یا بز را پیدا کرده‌اید. می‌گویید: «این حق من است، برادر برانهام.» می‌دانم که حق شما است. «آرایشگرها موها را کوتاه می‌کنند. تا وقتی آرایشگر موها را کوتاه خواهد کرد، آیا من از این حق برخوردار نیستم؟» درست است، این حق شما در مقام یک آمریکایی است. اما آیا حاضرید برای برّه شدن از آن چشم ببوشید؟ آیا تمایل دارید خودتان را تسلیم کنید؟

۴۶ و شما خانم‌ها، زمانی نه چندان دور به خیابان‌ها می‌آمدید... مشاهده‌ی نوع پوشش زنان امروز چه مضحک است. و این حرف را درباره‌ی مشایخی‌ها یا متدیست‌ها نمی‌گویم بلکه درباره‌ی شما زنان اهل تقدس سخن می‌گویم. به خیابان بروید و...

۴۷ جلوی ماشینم صلیبی کوچک آویزان بود، یک نفر به من گفت: «بیلی، می‌دانی که این یک نماد کاتولیکی است؟»

۴۸ گفتم: «از کی تا حالا کاتولیک‌ها اختیار صلیب را پیدا کرده‌اند؟» هرگز! این نماد ایمان کاتولیکی نیست؛ نماد ایمان مسیحی است. [نمادهای] ایمان کاتولیک همان قدیسین درگذشته، مریم یا فردی مُرده است که آنها می‌پرستند. ما مردگان را نمی‌پرستیم. ما سیسیلیای قدیسه یا تمام آن قدیسان دیگر را پرستش نمی‌کنیم. این موارد مصادیق آئین کاتولیک است که شکل اعلاء روح‌گرایی است. ولی صلیب نماد آن کسی است که مُرد و قیام کرد.

۴۹ گفتم: «من این را آنجا گذاشتم، وقتی چشمم به خیابان‌ها می‌افند... بیست و پنج سال پیش وقتی تقریباً کور بودم به خدا قول دادم که اگر چشمانم را شفا دهد به آنچه نیکوست نگاه خواهم کرد.» گفتم: «به هر جا می‌نگری گناه‌آلود است، خانم‌هایی با پوشش نصف و نیمه، زن‌های برهنه‌ای که در حیاط‌ها و همه جا هستند. به جای نگاه کردن به این چیزها به صلیب می‌نگرم و به خاطر می‌آورم که مسیح برای من چه کاری کرد و رویم را از آنچه متعلق به ابلیس است، برمی‌گردانم.» هلوویا!

۵۰ و آنها مردمانی هستند که... نگوید که: «مشایخی و کاتولیک هستند.» آنها پنطیکاستی هستند! آمین. می‌گویید: «برادر برانهام، من چنین حقی دارم.» درست است ولی اگر یک برّه بودید، از حقوق خود چشم می‌پوشیدید. و آنگاه که چنین رفتاری را در پیش می‌گیرید روح‌القدس، کبوتر مهربان پر می‌کشد و می‌رود. او شریک بی‌اعتباری و بدنامی شما نخواهد شد. نه، نه، نه. هرگز به این فکر نباشید که می‌توانید

چنین رفتار کنید و روح القدس را حفظ کنید. نمی‌توانید! کتاب مقدس چنین گفته است. باید چشم‌پوشی... خوب، می‌گویید: «خانم‌های دیگر هم همین کار را می‌کنند.»

۵۱ و شما آقا، شما موجودات بینوا، ضعیف، بی‌شهامت و ذلیلی که می‌گذارید همسرتان چنین رفتار کند، این کارتان مشخص می‌کند که از چه سرشته شده‌اید. برای همین است که روح القدس را ندارید هر چند وانمود می‌کنید که دارید در غیر این صورت به قدر کافی برخوردار از قدرتی بودید که او را مادامی که با شما زندگی می‌کند به رفتاری شایسته‌ی یک بانو ملزم کند. آمین. این حرف خارج از مد و بُرنده به نظر می‌رسد ولی آنچه کلیسا امروز بدان نیاز دارد یکی از آن شستشویهای خارج از مد به وسیله‌ی روح القدس است یعنی شستشو، آویزان کردن، خشک کردن و اتوکشی توسط روح القدس. یقیناً!

۵۲ کلیسا به چه وضعیتی دچار شده است! این از آن به خیابان آمدن‌ها و هیاهویشان! این هم از اینکه چهارشنبه شب‌ها سرتان را به تلویزیون می‌چسبانید و به کلیسا نمی‌روید! چطور است که شما... کودکی در این مملکت نیست که همه چیز را درباره‌ی اینکه دیوید کروکت کیست نداند. از جمله این دروغ کثیف که او در سه سالگی خرسی را کشت، می‌دانید که دروغ است ولی می‌گذارید که ذهن کودکانتان را با این جور چیزها پر کنند. و از صد درصد یک درصد هم چیزی درباره‌ی عیسی مسیح نمی‌دانند. بس که دنیا آلوده شده است! این مملکت که چنین مضحک و چنان دور از خداست، روح القدس را رد کرده است.

۵۳ می‌گویید: «به کلیسا می‌روم و بانگ برمی‌آورم.» شاید این کار را بکنید. ولی تا وقتی بره‌ی مهربان خدا در قلب شما مستقر نشود و زندگیتان را تطهیر نکند و مانند شخصی متفاوت رفتار نکنید، تقلید و ادای مسیحیت را در آوردن هیچ فایده‌ای برایتان نخواهد داشت. باید آن نیروی الهی را داشته باشید. آمین.

۵۴ چندی پیش در اینجا به خانه‌ای رفتم تا به دیدار مردی بیمار بروم، خانمی در آنجا نشسته بود. اسوالد نامی کوچک با کلاهی روی یک سمت سرش وارد شد و گفت: «ناهار حاضر است، مامان؟»

۵۵ [مادرش] گفت: «عزیزم، فرصت نداشتیم،» گفت: «از صبح نشد که تدارک ناهار ببینیم.» گفت: «برایت ساندویچی آماده می‌کنم،» گفت: «کمی هم پرتقال هست.»

۵۶ چند قدمی حرکت کرد، یک پرتقال برداشت و نگاهی به آن کرد و با شدت تمام آن را به دیوار کوبید، طوری که آبش پایین ریخت و گفت: «اگر اینجا فقط همین را دارید پس من هم می‌زنم بیرون.» به همین شکل.

۵۷ فکر کردم: «او باید پنج دقیقه‌ای دست من می‌افتاد!» پسر چنان پوست از تنش می‌کندم که اصلاً نفهمد که کنده شده است! ولی آنها همان‌طور ماندند و ملاحظت به خرج دادند و نازش را کشیدند. چیزی که او نیاز داشت یکی از آن پوست‌کندن‌های سبک قدیم است. چیزی که به آن نیاز داریم تعدادی از آن خانه‌های سبک قدیم است

و همچنین شماری واعظ که پشت تریبون بایستند و حقیقت را موعظه کنند و آن را در زمین و جایی که به آن تعلق دارد بنشانند. آمین. درست است. خدای من!

۵۸ مری جوان، با آن پاهای کوچک گِرپ گِرپ راه می‌رود و بینی‌اش را بالا می‌گیرد و آن لب‌های کوچک ناموزون به رنگ صورتی درآمده (که با محصولات ماکس فاکتور چنین شده) را رو به بالا می‌چرخاند و با سری بالا از خانه بیرون می‌رود. چه ننگی! چقدر کودکان دارند نامطیع می‌شوند! کتاب مقدس گفت که چنین خواهند شد. نگاشته‌ی مقدس گفت که چنین خواهند شد. نوع رفتارشان، نوع کردارشان و مسائلی که امروزه روز در جهان رخ می‌دهد معلول این نکته است که آنها روح‌القدس را محزون کرده‌اند.

۵۹ چند سال پیش. تا چند روز دیگر پنجاهمین سال نخستین ریزش روح‌القدس در جلسه‌ی خیابان آروزا شهر لوس آنجلس را جشن خواهیم گرفت، همان جلسه‌ی پنطیکاستی‌ای که در جریان آن، مردمی که جمع شده و به هم پیوسته بودند نخستین ریزش روح‌القدس را تجربه کردند. وقتی مسیح در میان این مردم فرود آمد چه مهربان و چه صلح‌جو بودند. خدایی و دیندارانه زندگی کردند. با از خودگذشتگی روزگار گذراندند. آنها شوقِ بخشیدن داشتند. شوق آن داشتند که از سوی روح‌القدس هدایت شوند. به حرف مردم اهمیت نمی‌دادند با وجود اینکه آنها را «کهنه‌اندیش» یا «دیوانه» یا هر چیز دیگر خطاب می‌کردند ولی آنها مشتاق هدایت روح‌القدس بودند.

۶۰ ولی امروز یک پودر و جعبه‌ی آرایش تهیه می‌کنند، بعد هم شلوارک و بعد بیرون به خیابان می‌روند. این یک ننگ است! خودشان را «برخوردار از روح‌القدس» می‌خوانند. می‌گویند: «ولی من به زبان‌ها سخن می‌گویم.» بله و شیطان هم همین‌طور. «من فریاد زدم.» شیطان هم همین‌طور. شیطان قادر است هر عمل خدا را تقلید کند غیر از محبت، و محبت را هم می‌تواند تقلید کند و ادایش را درآورد. آری.

۶۱ و اولین چیزی که باید بدانید این است که با انجام چنین کارهایی حفاظ‌ها را وامی‌نهدید و شروع به سازش می‌کنید سپس در کلیسا و در میان جماعت سر و کله‌ی همه‌ها و باندها پیدا می‌شود و یکی می‌گوید: «می‌دانی شبان فلان و فلان طور آدمی است.» یا «شماس فلان و فلان طور است.» و در همان دم به چنین چیزهایی گوش می‌کنید! و دلیل آنکه تا این حد دچار مشکل شده‌ایم این است که شروع به گوش دادن به حرف‌های ابلیس کرده‌اید و به چنگ و دندان روی آورده‌اید، به جای آنکه به کبوتر مهربان، روح‌القدس و کبوتر خدا گوش بسپارید تا شما را راهنمایی و هدایت کرده و به شما محبت نموده و برکت عطا کند.

۶۲ در همان بار نخست که بد خلقی می‌کنید، کبوتر آسمانی پر می‌کشد. درست است. او چنین وضعی را تاب نمی‌آورد. طبیعتش متفاوت است. به هیچ وجه توان تحمل ندارد، وقتی شما می‌روید تا درباره‌ی همسایه خود حرف بزنید، او طاقت چنین چیزی را ندارد، نمی‌تواند با این وضعیت بسازد. او فقط پر می‌کشد و دور می‌شود. بیش از این نمی‌تواند طاقت بیاورد. کبوتر ملایم است. کبوتر آرام است و تا چیزی همگن با طبیعت خودش نباشد آن را تاب نخواهد آورد.

۶۳ حال، خدا می‌تواند طبیعتی متفاوت را برایتان بسازد، خواه مرد باشید خواه زن، خدا قادر است طبیعتی متفاوت به شما ببخشد. می‌گویید: «برادر برانهام در این رابطه چه باید بکنیم؟» کافیست بار دیگر بَرّه شوید. تنها دو حیوان قادر خواهند بود به هم بیوندند و با هم بسازند، کبوتر و بَرّه. کبوتر بر چیزی جز یک بَرّه قرار نخواهد گرفت. و اگر بز شده‌اید، این روح کهنه‌ی بزگونه را از خود برانید. درست است. اگر چیزی دیگر شده‌اید و دارید به آدمی غیبت‌گو بدل می‌شوید، این روحیه را از خود برانید.

۶۴ یک بار در شهری با تمام قدرت موعظه کردم، هزاران نفر آنجا بودند. جمع را به حضور در پای مذبح دعوت کردم. فکر می‌کردم که قلمرو گناه را به طور کامل مرور کرده‌ام، به هر موردی که به ذهنم می‌رسید پرداخته بودم. آن شب پس از پایان جلسه، خانمی بسیار آراسته رد شد و گفت: «خوب، برادر برانهام، خوشحالم که امشب کاری به من نداشتید.»

فکر کردم: «او باید یک مسیحی راستین باشد.» گفت: «امشب چیزی که به من مربوط شود نگفتید.»

۶۵ گفتم: «خوب، یقیناً از شنیدن این حرف بسیار خشنودم. خانم، شما باید در زمره‌ی مقربان پادشاهی خدا باشید.» و بعد دور شد.

۶۶ بانویی مسن آنجا ایستاده بود. گفتم: «این خانم را می‌شناسید؟»

«بله.»

گفتم: «حتماً باید یک مسیحی واقعی باشد.»

۶۷ گفت: «نکته‌ای که امشب یادتان رفت تخطئه کنید غیبت‌گویی است، برادر برانهام. ایشان غیبت‌گوی بزرگ منطقه است.» همین است، می‌بینید.

۶۸ ولی وقتی به یکی از این موارد رو می‌آورید، بی‌توجه به این نکته که آیا واعظ آن را پشت تربیون تخطئه کرده است یا نه، وقتی شاهد این قبیل امور دنیوی هستید، مادامی که با آنها کنار می‌آیید از خدا دور شده‌اید و روح‌القدس از شما دور خواهد ماند. برای همین است که جلسات مانند گذشته نیستند. به همین دلیل است که در این بامداد از شکل‌گیری یکی از آن راهروهای خاک‌اره‌نشان در این خیمه خبری نیست. به همین دلیل است که در مملکت دیگر از گردهمایی‌های بزرگ برگزار شده در خیمه‌ها و چادرها خبری نیست چون کبوتر مهربان خدا را محزون کرده‌ایم. درست است. مادامی که چنین بی‌تفاوت هستیم او کنار ما نخواهد ماند، مادامی که مشغول بدگویی هستیم [و می‌گوییم]: «ما طالب راه‌ها و روش‌های خود هستیم!»

۶۹ حال، می‌خواهم به این نکته توجه کنید که بَرّه‌ی اعظم، بَرّه‌ی خاموش بود. کتاب مقدس گفت: «او دهان خود را نگشود. مانند گوسفندی که نزد پشم بُرنده‌اش بی‌زبان است.» او دهان خود را نگشود. او کسی نبود که دم از حقوقش بزند. نه، آقا. او حاضر بود از حق خود بگذرد. او بَرّه‌ی خاموش بود.

۷۰ ولی امروز، خدای من، چقدر به اختلافاتمان می‌چسبیم! خدای من! «به تو می‌گویم بگذار کسی حرفی به من بزند آن وقت خواهیم رفت و او را خواهیم گرفت و حسابش را

خواهم رسید.» یا «دفعه‌ی بعد که این خانم را دیدم حرفم را به این ریاکار پیر خواهم گفت! فقط صبر کن تا او [این خانم] را ببینم! خداوند متبارک باد، هلولیا! وای!» کبوتر الهی پر می‌کشد و می‌رود. درست است. تا وقتی چنین حسی دارید روح‌القدس دیگر با شما نیست. این نکته را در دفترتان یادداشت کنید، هیچ‌گاه چنین کاری نخواهد کرد. روح‌القدس جایی که چنین روحی فعال باشد نخواهد ماند. باید روح یک برّه باشد، یک روح ملایم اگر جز این باشد او نمی‌ماند. کل جریان از این قرار است. چنانچه مهربان، ملایم و تحت هدایت روح‌القدس نباشد... در صورت بروز مسئله‌ای حتی متوجه‌ی آن هم نمی‌شود و همین‌طور به راهش ادامه می‌دهد. توجه دارید؟ و از همان دقیقه‌ای که غفلت می‌ورزید، می‌دانید این خیلی... وقتی سرتان را به سوی دیگر می‌چرخانید.

۷۱ می‌دانید گناه نخست در پی یک دقیقه غفلت و سر به هوایی یک شخص شروع شد. آیا این را می‌دانستید؟ کتاب مقدس چنین گفت. حوّا اندک زمانی سرش را به سوی دیگر چرخاند تا حرفی که شیطان برای گرفتن داشت را بشنود و شیطان چنان تصویر زیبایی برایش ترسیم کرد که آن را حقیقت پنداشت. و حوّا به او گوش کرد.

۷۲ و تنها کاری که ابلیس دوست دارد بکنید این است که برای دقایقی کوتاه به سوی دیگر بنگرید. او می‌تواند تصویری ترسیم نماید و بگوید: «حال، به اینجا نگاه کن. فلان برادر را می‌شناسی، فلان خواهر را می‌شناسی، اگر آنها آدم‌های درستی بودند چنین نمی‌کردند. می‌دانی درست همین‌جا چنین کردند.» او قادر است چنان آن را حقیقی جلوه دهد که بدل به یک حقیقت شود. درست است! ولی به خاطر داشته باشید که ابلیس است!

۷۳ کار به این ندارم که چقدر در سراسیمی هستند و چه اندازه در گناه فرو غلتیده‌اند، وظیفه‌ی شما این است که دست خود را دور آنها بگیرید و با محبت خدا آنها را بلند کنید. کجا بودید وقتی کبوتر خدا شما را از میان گل و باتلاق بیرون کشید؟ دوست من، این وظیفه‌ی شماست. این جهان تا حد مرگ بی‌تاب جرعه‌ای محبت است. آن...

۷۴ دلم می‌خواهد به این حیوان توجه کنید، او یک برّه‌ی خاموش بود چون... وقتی به او توهین شد متقابلاً توهین نکرد. او نه قاطی کرد و نه جنجال و هیاهو راه انداخت و نه تلافی کرد، او چنین نکرد. وقتی کسی... وقتی به وی توهین شد متقابلاً توهین نکرد. او دهان خود را نگشود.

۷۵ ولی بگذارید کسی کاری با من یا شما بکند، خدای من، مثل قورباغه‌ای که گلوله ساچمه‌ای قورت داده باشد می‌ترکیم، مثل یک غاز پیر باد می‌کنیم. «همین حالا به تو می‌گویم که اگر باز هم به این شکل کارم را مختل کند دیگر هیچ‌گاه به آن کلیسای کهنه بر نمی‌گردم. نه، آقا، پروردگار متبارک باد! هلولیا! ناصری‌ها پذیرایم خواهند بود، زائران تقدس راهم خواهند داد. هلولیا. دیگر نیازی نیست چنین کاری بکنم.» بسیار خوب، کبوتر پر می‌کشد.

۷۶ «می‌دانی چه؟ اگر این ریاکار پیر به کلیسا برود، من دیگر آنجا نخواهم رفت. پروردگار متبارک باد، دیگر چنین نخواهم کرد!» وقتی چنین امری بر شما مشتبّه شد

۱ چنین فکری به سرتان زد! پای آن گرگ خشمگین باز می‌شود و کبوتر پر می‌کشد. و به این ترتیب روح‌القدس رفته است.

۷۷ و سپس از خود می‌پرسید که مشکلتان چیست. از خود می‌پرسید که مشکل کلیسا کجاست. برایتان سؤال پیش می‌آید که مشکلتان کجاست. چرا دیگر برخلاف گذشته از کسب پیروزی ناتوانید؟ [چون] طبیعت خود را تغییر داده‌اید. به جای برّه، بز شده‌اید. چیزی غیر از برّه شده‌اید.

۷۸ شما باید آن روح به راستی آرام را دریافت کنید: «بگذار روح‌القدس هر جا که می‌خواهد هدایت کند. پروردگارا من جمیع گناهکاران را فارغ از این کجا هستند، دوست می‌دارم.» وقتی در قلب انسان چنین جایی تعریف شده باشد آنگاه در باطن و جان خود شاهد اتفاقی خواهید بود.

۷۹ می‌گویید: «برادر برانهام آیا راه حلی برای این مسئله وجود دارد؟» بله، کفایت برّه شوید، همین و تمام. می‌گویید: «خوب، برادر برانهام!»

۸۰ آن شب در شروپورت به بانویی جوان برخوردیم. من و بیلی بیرون رفته بودیم جایی که بتوانیم پس از پایان جلسه ساندویچی بخوریم. خانم جوان خوش‌رویی وارد شد، احتمالاً دختری جوان بود یا اینکه بیست و اندی سال داشت، خوش‌پوش بود. نشست. دقت کردم که همین‌طور دارد به آن سو نگاه می‌کند. فقط به خوردن ادامه دادم. دقایقی بعد خانمی وارد شد و به او گفت: «حالت چطور است؟» و با او حرف زد. و می‌دانم که یکی از آن بانوان خواهر دیویس بود. او و خواهر دیگری از خیمه‌ی لایف را خوب می‌شناختم. او جلو آمد و با من حرف زد و رفت. و سپس آن بانوی جوان که آنجا نشسته بود، گفت: «برادر برانهام، پیغام امشب دلنشین بود.»

۸۱ گفتم: «حالتان چطور است، خواهر؟» گفت: «خیلی ممنون.» پرسیدم: «آیا شما عضو خیمه‌ی لایف هستید؟»

۸۲ گفت: «هستم.» گفت: «می‌دانید برادر برانهام، می‌توانستم در گروه گر بخوانم ولی آنها محدودیت ایجاد کرده‌اند.» گفت: «من سال‌ها آموزش آواز دیدم و تمام اینها.» گفت: «من تجربه‌ی تک‌خوانی دارم و چیزهایی خواندم.» گفت: «ولی نتوانستم بخوانم چون محدودیتی وضع کرده‌اند و طبق آن هیچ خانم آرایش کرده‌ای نمی‌تواند در گر بخواند.»

گفتم: «خوب پس خدا را بابت وجود خیمه‌ی لایف حمد می‌گویم!»

۸۳ گفت: «خوب، برادر برانهام به شما می‌گویم.» گفت: «من مسیحی هستم.»

۸۴ گفتم: «پس خواهر به خانه برو و صورتت را بشوی یا هر کار که می‌کنی.» گفتم: «قصد دارید به من بگویید که اجازه خواهید داد که چنین چیزهای کوچکی روی چهره‌ی شما...»

۸۵ می‌توانم به شما ثابت کنم که منشاء شیطنی دارد. می‌توانم به شما ثابت کنم که هیچ چیز در... ریشه‌ی آن به اقوام بت‌پرست برمی‌گردد. و تا زمانی که شما به آن تن

می‌دهید یعنی اینکه به علامت بت‌پرستان تن داده‌اید. حال، من به تازگی از آفریقا برگشتم و در جنگل‌هایی که اقوام هوتنتو در آن ساکنند بودم و کاملاً به این نکته پی بردم که گوشواره‌ها و تمام وسایل این چینی از کجا می‌آید، تمام اینها از جمله تمام جواهری که به گردن خود می‌آویزد به طوری که کاملاً آن را می‌پوشاند یا آنها که گوش‌ها را به آن زینت می‌دهید، منشاء تمام آنها بر من معلوم شد. بت‌پرستی است. و کتاب مقدس دوست ندارد که یک مسیحی بت‌پرست باشد. و شما دوست ندارید... نمی‌گویم چون این کار را می‌کنید پس بت‌پرست هستید ولی خود را شبیه یکی از آنها می‌کنید. دلیلش این است که شبانتان واقعیت را به شما نگفته است. کتاب مقدس چنین می‌گوید.

۸۶ و حال می‌گویید: «برادر برانهام، موهای کوتاهم معرکه‌ام می‌کند و تمام اینها.» درست است ولی با موهای بلند معرکه‌تر می‌شوید. روی گردنتان را خواهد گرفت و آن را خواهد پوشاند و درست و برازنده‌اش خواهد کرد.

۸۷ آیا می‌دانید کتاب مقدس چه گفت؟ اگر زنی موهایش را کوتاه کند در موقعیت انقطاع قرار می‌گیرد و شوهرش را مجاز به انفعال می‌سازد. چنانچه موهایش را کوتاه می‌کند یعنی زندگی‌اش با او توأم با ناراستی و عدم صداقت است. کتاب مقدس چنین گفته است، اول قرن‌تیان ۱۲ را باز کنید و ببینید درست است یا خیر. او... زنی که موهای خود را کوتاه می‌کند سر خود یعنی شوهرش را رسوا می‌کند. اگر زنی بی‌شرم است تحت حکم متارکه و دوری قرار دارد. درست است. اما ببینید شبان هرگز این مسائل را به شما نمی‌گوید. و برای همین است که چنین عمل می‌کنید. و آن مرد، کتاب مقدس گفت...

۸۸ چندی پیش اینجا کسی برایم نوشت: «برادر برانهام از این پیراهن‌هایی که خانم‌ها می‌پوشند.» گفت: «دیگر به سختی می‌توانید چنین پیراهن‌هایی پیدا کنید، برای ما خانم‌های مسیحی اشکالی دارد از این دوخت‌های داکرون، نایلون یا هر چه هست بپوشیم؟»

۸۹ گفتم: «ببینید خواهر، در این مورد نکته‌ای وجود دارد. این نکته درست است. می‌توانید چنین کنید که اگر نمی‌توانید یکی از آنها بخرید، چرخ خیاطی که می‌فروشند پس می‌توانید یکی بدوزید.» گفتم: «درست است. دوختن آن درست شبیه...» بر این باورم که... می‌دانید آنچه در قلب شماس است خودش را بروز می‌دهد. نوع رفتار و کردار شما از آنچه در درون شماست، خبر می‌دهد.

۹۰ دلیل این همه نامهربانی، هیاهو، بدگویی و بدگویی متقابل و همه‌های که کلیسا را احاطه کرده همین نکته است، همین مسئله است که کلیسا را مضمحل می‌کند. این مسئله نشان می‌دهد که شریر در شما نفوذ و روح‌القدس شما را ترک کرده است. حال می‌دانم که این سخنان آتشی در جان بعضی از شما می‌اندازد ولی باید بیندازد. باید! مراد از گفتن آنها همین بوده است. مراد، هوشمند یا جذاب بودن نیست بلکه گفتن و در میان گذاشتن مشکل با شماست چرا که روزی باید بایستم و بابت شما جواب پس دهم. و نوع عمل و کردار شما نمایانگر ماهیت شماست. چنانچه عادت‌ی دارید و با کوچکترین

مورد کنترل خود را از دست می‌دهید و بیرون می‌روید و جنجال راه می‌اندازید و انتقاد یا بی ادبی می‌کنید، این مسائل از خاستگاه آن خبر می‌دهد.

۹۱ حال تنها یک کار باید کرد و آن هم بیرون راندن چنین خلقیاتی از آنجاست آنگاه کبوتر به قلب شما باز خواهد گشت. وقتی کبوتر از کشتی نوح بیرون رفت، او را بیرون انداخته بودند ولی برگشت و بر در کشتی کوبید تا وقتی نوح به او اجازه ورود داد. [برادر برانهام بر روی تریبون می‌کوبد- گروه تألیف] روح‌القدس اینجاست. روح‌القدس می‌خواهد وارد شود. به همین دلیل امروز روح‌القدس شما را برای همیشه ترک نکرده است. او جایی بر روی شاخه‌ی درختی نشسته است و آماده‌ی پرواز برای بازگشت و ورود به [دورن] شماست تا محبت، صلح و شادمانی‌ای که در گذشته داشتید را به شما عطا کرده و برگرداند. مسلماً چنین است. او مایل است چنین کند. او بی‌صبرانه منتظر است تا چنین کند. ولی شما به او اجازه‌ی چنین کاری را نمی‌دهید!

۹۲ باری، مخاطبم شما غریبه‌ها نیستید. نمی‌دانم شبان شما... مخاطبم خیمه‌ی برانهام است. خطابم به شما افراد سایر کلیساها نیست. روی سخنم با خیمه‌ی برانهام است. و مسئله‌ای که اینجا وجود دارد همین است.

۹۳ همین نکته سبب می‌شود که کبوتر پر بکشد. بگذارید یک نفر آغازگر چیزی کوچک در کلیسا شود و فوراً خواهند گفت: «درست است؟... منظورت که این نیست؟» درست همان موقع روح‌القدس پر می‌کشد. او تحمل چنین روحی را ندارد. وقتی طبیعت بزه شما را ترک کرده باشد، روح‌القدس برقرار نمی‌ماند و می‌رود. درست است. و مشکل امروز همین است. دلیل اینکه مردم گرفتار شرایط کنونی هستند این است که اجازه دادند تا روح ناراستی وارد قلب و حیاتشان شود. حال دلیل آنکه ما...

۹۴ به گفته‌ی کتاب مقدس دلیل وجود بیماران و ناخوش احوالان پر شمار در میان ما همین چیزهاست. باید رام باشیم. باید صلح‌طلب باشیم. باید بزه باشیم تا کبوتر بتواند در ما ساکن شود.

۹۵ حال، به خاطر داشته باشید که کبوتر خواهد آمد. یکی گفت: «برادر برانهام، به من نگویید که هیچ‌گاه روح‌القدس را نیافتم. هلولویا! در یکی از شب‌ها، وقتی آمد می‌توانستم چنان بخرامم...» یقیناً این خودش بود! «حس فوق‌العاده خوشایندی به من دست داد، حس کردم می‌توانم تمام پرنده‌گان کوچک روی درخت را در آغوش بگیرم و به آنها محبت کنم. حس کردم می‌توانم رذل‌ترین آدمی که به من بدی کرده است را در آغوش بگیرم. برادر برانهام، عجب حسی داشت!» یقیناً، این روح‌القدس بود.

۹۶ ولی ببینید دلیل اینکه او نتوانست ساکن شود و بماند... آن زمان شما بزه بودید ولی وقتی بدل به گرگ شدید، مجبور شد پر بکشد. هیچ مشکلی در کبوتر نیست، مشکل شما هستید... اجازه دادید آن روح بر شما قرار گیرد. «برادر برانهام، چنین اجازه‌ای دادم؟» بله، وقتی رفتید تا به غیبت‌ها گوش کنید، وقتی به دروغ گوش دادید، وقتی رفتید تا بگویید: «خوب، من این حق را دارم که!»

۹۷ شما حقی ندارید! شما به بهایی خریداری شدید، به بهای خون پر بهای پسر خدا. شما حقوق قانونی ندارید. هلولیا! تنها حقوق شما از آن چشمه‌ی لبریز از خون می‌آید، لبریز از خون عمانوئیل، آنجا که گناهکاران در سیلاب غوطه می‌خورند تا از لکه‌ی جرمشان پاک شوند. بله، آقا. تنها حق شما این است که اراده‌ی شخصی خود را تسلیم خدا کنید و آنگاه خدا از همان لحظه هدایت شما را برعهده خواهد گرفت. دلیل اینکه جلسات... همین مسئله سبب اتفاقات غریب بسیار شده است. روح‌القدس به مکانی خواهد رفت... [اگر] روح‌القدس بگوید: «این درست نیست. جلسه را متوقف کن و به یک جای دورتر برو.» برادر، من هم جلسه را متوقف خواهم کرد و حرکت خواهم کرد. درست است. چون شما باید تحت هدایت روح‌القدس باشید. و تنها راه تحت هدایت روح‌القدس بودن، رام ماندن است نه دانستن امور بسیار.

۹۸ با خود فکر می‌کنید: «من کلی چیز می‌دانم.» بله، چنان مغزتان را به کار گرفته‌اید که حتی از فعالیت به هنجار در مانده است. شما همه‌ی کتاب‌ها را می‌شناسید و تمام پاسخ‌ها را می‌دانید، به کل یونانی و عبری اشراف دارید ولی مکانی برای آشنایه‌سازی کبوتر ندارید. درست است. شما همه چیز را می‌دانید با این حساب کبوتر نمی‌تواند شما را هدایت کند چون بسیار می‌دانید.

۹۹ بزه ادعایی در زمینه‌ی دانش و دانایی ندارد. باید کسی را داشته باشد که هدایتش کند. جلال با‌دا همین است. هیچ چیز نمی‌داند! آمین. تنها چیزی که می‌دانم این است که عیسی مسیح مُرد تا نجاتم دهد.

۱۰۰ آنجا در کالیفرنیا، پسری رد می‌شد که علامتی روی سینه‌اش نمایان بود به این شرح: «من دیوانه‌ی مسیح هستم.» و بر پشت خود هم نوشته بود: «شما دیوانه چه کسی هستید؟» درست است. باید از نگاه جهانیان دیوانه شمرده شوید تا بتوانید از جانب روح‌القدس هدایت شوید زیرا پسران و دختران خدا تحت هدایت روح‌القدس حرکت می‌کنند. در رومیان ۱:۸ آمده: «پس هیچ قصاص نیست بر آنانی که در مسیح عیسی هستند، آنانی که نه از پی جسم بلکه از پی روح گام برمی‌دارند.» نه از پی گرگ بلکه از پی کبوتر گام برمی‌دارند. آمین.

۱۰۱ دُک عادت داشت این سرود را بخواند: «راهم را هر روز غرق در مهر کن، چو با کبوتر آسمانی می‌خرامم؛ مرا اجازت ده با سرود و تبسم پیش روم، راهم را هر روز غرق در مهر کن.» عجب روز صلحی برای خیمه‌ی برانهام و هر کلیسا یا فرد دیگری خواهد شد آن روز که برای بزه شدن حقوق خود را فدا کرده و از آن بگذرند.

«برادر برانهام، قضیه چیست؟»

۱۰۲ به حالت بزه بازگردید، دوباره رام شوید، برگردید به آن حالتی که هیچ چیز نمی‌دانستید، برگردید و فقط خودتان را تسلیم مسیح کنید. برای دانستن تلاش نکنید. فقط سر به زیر، آرام، خاضعانه و رام حرکت کنید آنگاه کبوتر شما را هدایت خواهد کرد. ولی هر چه می‌بینید... هرگاه بروید و به غیبت‌ها گوش دهید، هرگاه کج خلقی کنید، هر موقع به این فکر می‌افتید که حق دارید چنین و چنان کنید، کبوتر پر می‌کشد و

دور می‌شود. و شما دیگر آن حضور الهی را کنار خود ندارید. باری ای کلیسا، او در این بامداد خیلی هم از شما دور نیست. او درست آن بیرون و روی شاخه‌ی صلح نشسته و منتظر است تا سرشت و طبیعت شما تغییر کند. آمین.

۱۰۳ آنچه امروز نیاز دارید تسلیم حقوق خود است تا به خدا اجازه دهید که شما را روی زمین بنشانند و حقوقتان را از وجودتان بپیراید. آمین. آیا می‌توانید تصور کنید که آن همه پشم بر روی یک بزّه‌ی کوچک بماند؟ این حق اوست. آری. [برادر برانهام حالت یک بزّه‌ی از نفس افتاده را تقلید می‌کند- گروه تألیف] از حرّ گرما دارد می‌پزد پس او را روی تخت پشم‌چینی می‌خوابانند. آنها صلاح کار او را بهتر می‌دانند. کل حق و حقوقش را از تنش بزدايید و تماماً بچینید و بنگرید که چه خنک می‌شود و چه نرم و چابک می‌دود. خدای من، او سرخوش است و جست و خیز می‌کند و اوقات خوبی را می‌گذراند. بله، آقا. اگر از حقوق خود چشم ببوشید چنین چیزی عایدتان می‌شود. ولی باید حقوق خود را فدا کنید و بگذارید کلام خدا تمام دنیا و مظاهر دنیوی را از وجودتان بپیراید، تمام عادات دنیوی را بزدايید تا در مسیح بدل به خلقتی نو شوید.

۱۰۴ چندی پیش آنجا در آفریقا با یکی از مقدسین پیشکسوت گفتگو می‌کردم. گفت: «برادر برانهام، می‌دانم که به امر مافوق‌الطبیعه اعتقاد دارید.»

گفتم: «مسلماً، برادر.»

۱۰۵ گفت: «سال‌ها قبل خودم را کسی می‌پنداشتم.» گفت: «فکر می‌کردم یک مسیحی راستین هستم.» گفت: «بعد در سر بالایی کلیسای ما... مجبور بودم ماشین کوچکم را جایی متوقف کنم و از تپه‌ای بالا بروم.» گفت: «مجبور بودم از تپه‌ای حدوداً سیصد تا چهارصد یاردی بالا بروم و از میان بوته‌ها عبور کنم و بالا بروم.» گفت: «در آنجا جلسه‌ی دعا برگزار می‌کردیم.» چنین ادامه داد: «فکر می‌کردم که به راستی مسیحی هستم.» گفت: «به کتاب مقدس احاطه‌ی کامل داشتم. تمام متن عبری را بررسی کرده بودم. تلفظ‌های صحیح واژه‌ها را کاملاً بررسی کرده بودم.» گفت: «هر کس نزد می‌آمد به همین صورت [برادر برانهام بشکن می‌زند- گروه تألیف] می‌توانستم با او درباره‌ی کتاب مقدس حرف بزنم. می‌دانستم راجع به چه حرف می‌زنم.» گفت: «یک شب راهی کلیسا بودم. کشمکش‌های فراوانی در کلیسایمان راه افتاده بود.» گفت: «گروه‌های کوچک علیه یکدیگر جبهه گرفته بودند. می‌دانید که چطور سر بر می‌آورند.»

گفتم: «بله، آقا.»

۱۰۶ گفت: «همان‌طور که در راه تپه بودم و گام برمی‌داشتم ناگهان متوجه شدم که کسی دنبالم می‌آید.» گفت: «فکر کردم قدری صبر کنم تا برسد و بفهمم کیست و همان‌طور که از تپه بالا می‌رویم با هم گپ بزنیم.» می‌دانید کار خوبی است، اندکی صبر می‌کنی... گفت: «وقتی از تپه صعود کردم» گفت: «بالا رفتم. مردی روی تپه ظاهر شد.» گفت: «او کیسه‌ای بزرگ روی دوش خود حمل می‌کرد، بزرگتر از خودش.» گفت: «سخت به نفس نفس و خس خس کردن افتاده بود و فقط گام‌های کوتاه برمی‌داشت و برای رسیدن به بالا تقلا می‌کرد. گفتم: رفیق می‌توانم کمکت کنم و

این بار را تا بالای تپه حمل کنم؟ جواب داد: نه، خودم باید حملش کنم.» گفت: «به دست‌هایش نگاه کردم» گفت: «از آنجا متوجه شدم که این اتفاق یک رؤیا بود. روی دست‌هایش جای زخم بود.» گفت: «خودم را زمین انداختم و گفتم: خداوند در این کیسه گناهان جهان را حمل می‌کنی؟ گفت: نه، این فقط گناهان توست. به تو کمک می‌کنم تا از تپه صعود کنی و به بالا برسی.»

۱۰۷ حکایت به همین شکل است. اگر به اطراف نگاه کنیم درمی‌یابیم که او دارد گناهانمان را حمل می‌کند. آیا این امر احساس ناچیز بودن به شما نمی‌دهد؟ قلب پلید و سنگدل ما، چون فقط توان این کار را داریم!

۱۰۸ چندی پیش داشتم شکار می‌کردم. چنانکه می‌دانید عاشق شکارم. و پسر شوری در آن نواحی بود، آدم شترى بود. مرا مسخره می‌کرد چون نمی‌خواستم به ماده گوزن‌ها و بچه گوزن‌ها شلیک کنم. گفتم: «این کار بی‌رحمانه است.» گفت: «چرا یک شکارچی واقعی و کامل نیستی و فقط به آن گوزن‌های پیر و رو به موت شلیک می‌کنی؟ خدا آنها را در اختیار ما قرار داده است. برو سراغ مادرهای جوان و اینها...»

۱۰۹ گفت: «تو بزدلی آقای واعظ!» مدام از این حرف‌ها به من می‌زد.

۱۱۰ گفتم: «حال، نگاه کن اگر گرسنه بودم و یکی از آن بچه گوزن‌ها را می‌خواستم، خدا می‌گذاشت که شکارش کنم. ولی همین‌طور شلیک کردن محض زرنگ و باهوش جلوه کردن، خوب، او یک گاری چهارچرخه کامل را پر از آنها می‌کرد. می‌رفت و صدا کردن آنها را تقلید می‌کرد. وسیله‌ای سوت‌مانند داشت که با دمیدن بر آن می‌توانست کاملاً ندا کردن بچه گوزن را تقلید کند. روزی با هم در بوته‌زار بودیم و من کاری کردم که شرمنده شود، گفتم: «اگر جای تو بودم از خود خجالت می‌کشیدم.» او هشت تا ده بچه و ماده گوزن و تمام اینها را در یک نوبت کشته بود تا زرنگی‌اش را به رخ بکشد، شاید فقط گوشت یک چهارم پشت را برمی‌داشت و باقی را همانجا رها می‌کرد. گفتم: «نباید این کار را بکنی.»

گفت: «شما واعظ‌ها خیلی بزدل هستید!»

۱۱۱ او روزی در بوته‌زار بود. سوتش را برداشت و به صدا درآورد و دقیقاً صدای فغان یک بچه گوزن بلند شد. چیزی از این کارش نگذشت که یک ماده گوزن زیبا سرش را بیرون آورد و بعد گریپ گریپ بیرون آمد. می‌توانستید چشمان درشت قهوه‌ای او را در حال نگریستن تماشا کنید. بهت‌زده بود و به اطراف می‌نگریست. شکارچی بلند شد و تفنگش را بالا برد تا به ماده گوزن شلیک کند. و ماده گوزن شکارچی را دید. ولی می‌دانید فریاد آن بچه گوزن چنان کاری کرد که او به آن تفنگ توجه نکرد. او دنبال آن بچه بود به دردسر افتاده بود. می‌دانید این جلوه از مادرانگی راستین و مهر مادری، اینکه رو در رو با آن تفنگ مواجه شد و تا پای مرگ رفت و به لوله تفنگ چشم دوخته بود... می‌دانید صحنه بسیار باشکوهی بود، حیوان به او نزدیک شد و شکارچی تفنگش را انداخت! به عقب دوید و مرا در آغوش گرفت و گفت: «بیلی، برایم دعا کن، از این کار خسته شده‌ام!» وقتی چنین نمایشی از فهرمانی مادرانه را مشاهده کرد!

۱۱۲ وقتی جهان نمایش مهر خدا و سلحشوری قلب انسانی ما را ببیند، چقدر متفاوت خواهد بود. وقتی به کبوتر خدا اجازه‌ی ورود به قلبمان را می‌دهیم تا او ما را رام و آرام کند.

۱۱۳ و آنجا در آن بوته‌زار ایستاده بودم و برای آن پسر دعا کردم و او را به راه خداوند عیسی آوردم. از آن زمان او یک شکارچی خوب و بی‌نقص شد.

۱۱۴ یقیناً او خود را صاحب حق می‌پنداشت تا هر کار دلش خواست بکند. «وقتی آنها در زمین من هستند، اگر دلشان خواست یونجه‌های مرا می‌خورند.»

۱۱۵ گفتم: «درست است ولی این کار غیرانسانی است.» باید از حق خود بگذرید. پروردگارا، بر ما ترحم فرما تا توانش را داشته باشیم.

۱۱۶ مدت‌ها پیش، حدود صد سال پیش یک مسیحی مشهور در جنوب غربی آمریکا زندگی می‌کرد. نامش دانیل کوری بود، یک مرد فوق‌العاده، خداجو و مقدس، یک مسیحی راستین، مردی که در افکار همگان جایگاهی والا داشت، یک فرد فوق‌العاده. چنین حکایت کرده‌اند که او مُرد یا اینکه وارد حالت جذب شد و گفت... زیرا یقیناً وقتی مُرد، سر از آسمان درآورد. وقتی به دروازه‌های گوه‌رآذین و مرواریدگون رسید نگهبان مقابل در آمد و پرسید: «چه کسی هستی؟»

۱۱۷ گفت: «من مبشر دانیل کوری هستم، هزاران جان را برای مسیح صید کردم. من... می‌خواهم در این بامداد وارد شوم. به پایان سفر زمینی‌ام رسیده‌ام، حال جای دیگری برای رفتن ندارم.»

۱۱۸ ای گناهکار، صبح یک روز [مرگ] به همین شکل سراغت خواهد آمد. به همین شکل سراغ توی لغزش خورده خواهد آمد. به همین ترتیب سراغ شمایی که روح‌القدس را محزون و از خود دور ساخته‌اید خواهد آمد، وقتی دیگر رام و لطیف نبودید. سال‌هاست که اشک نریخته‌اید. از زمانی که بر من نامعلوم است دیگر شرمگین نشده‌اید. هرگونه سادگی در شما از میان رفته است. یقیناً، ولی یکی از همین صبح‌ها [مرگ] در شما را هم خواهد کوبید. پس چرا تا وقتی روح‌القدس مهربان می‌آید و می‌کوبد، اجازه‌ی ورود به او ندهید؟

۱۱۹ به این ترتیب، وقتی دانیل کوری به دروازه رسید، رفتند و گفتند: «خوب، خواهیم دید که نامت در اینجا ثبت شده است یا نه.» نگاهی انداختند و نامی پیدا نکردند. گفتند: «نه، اینجا اثری از دانیل کوری نیست.»

۱۲۰ گفت: «البته که هست!» گفت: «من یک مبشرم.» گفت: «من جان‌ها را برای مسیح صید کردم.» گفت: «سعی کردم کار درست انجام دهم.»

۱۲۱ نگهبان گفت: «آقا، متأسفم که این را به شما می‌گویم ولی اینجا اثری از دانیل کوری نیست.» گفت: «کاری که باید بکنی را به تو خواهم گفت.» گفت: «ما در اینجا حق رسیدگی به پرونده‌ات را نداریم.» ادامه داد: «ولی آیا مایلی درخواست تجدید نظر بدهی؟ می‌توانی در صورت تمایل در برابر تخت سفید داوری درخواست تجدید نظر بدهی.» گفت: «در اینجا به هیچ عنوان مشمول هیچ ترحمی از جانب ما نخواهی شد،

چون نامی از تو در اینجا نیست. برای تو ترحمی در کار نیست.» گفت: «آیا تمایلی به تجدید نظر خواهی داری؟»

گفت: «قربان، غیر از تجدید نظر خواهی چه کار دیگری از دستم ساخته است؟»

۱۲۲ گفت: «خوب، پس می‌توانی به تخت سفید داوری بروی و آنجا درخواست تجدید نظر بدهی.»

۱۲۳ دانیل کوری گفت که به مدت تقریباً یک ساعت حس کرد که در فضا پیش می‌رود. گفت که وارد مکانی شد که روشن‌تر، روشن‌تر، روشن‌تر و روشن‌تر می‌شد. هر چه دورتر می‌رفت، روشن‌تر می‌شد. صد و هزار برابر روشن‌تر از درخشش خورشید. گفت که به لرزه افتاده بود. و گفت که وقتی به مرکز آن روشنایی رسید، صدایی به او گفت: «آیا بر روی زمین کامل بودی؟» صدا از میان نوری خارج می‌شد.

گفت: «نه، کامل نبودم.» و همین‌طور می‌لرزید.

پرسید: «آیا همیشه با همگان صادق بودی؟»

۱۲۴ گفت: «نه.» (به گفته‌ی خودش: «مواردی چند به ذهنم خطور کرد که به گواه آنها کاملاً صادق نبودم.») گفت: «نه، به گمانم صادق نبودم.»

پرسید: «آیا در طول زندگی‌ات تحت هر شرایطی راستگو بوده‌ام؟»

۱۲۵ گفت: «نه. به یاد دارم که برخی از چیزهایی که گفتم آلوده به ابهام بودند. هیچ‌گاه چنین نبود که همواره کاملاً در موضع صدق و راستی باشم.»

۱۲۶ گفت: «آیا تا کنون چیزی که به تو تعلق نداشت را برداشته‌ای، هر چیز، پول یا هر چیزی که از آن تو نبوده؟»

۱۲۷ گفت که به تصوّر خودش روی زمین آدم خوبی بود ولی محکوم شد. گفت: «نه، نه، چیزهایی که متعلق به من نبود را برداشتم.»

گفت: «پس کامل نبودی.» گفت: «نه، کامل نبودم.»

۱۲۸ گفت که هر آن منتظر بوم تا از آن نور باشکوه که محل استقرار کیوتر بود صدایی صاعقه‌وار بگوید: «محکومی!» گفت که درست همان موقع از پشت سرش آوایی آمد که از هر آوای مادرانه‌ای که تا کنون شنیده بود گوش‌نوازتر بود. گفت برگشت تا نگاه کند. و دلنشین‌ترین چهره، دلنشین‌تر از هر چهره‌ی مادرانه را روبروی خود دید. و او [صاحب چهره] گفت: «پدر، دانیل کوری بر روی زمین برای من پایداری کرد. درست است که کامل نبود ولی پایداری کرد. او بر روی زمین برای من ایستاد و اینک من در آسمان برایش خواهم ایستاد. گناهانش را بردار و همگی را به حساب من بگذار.»

۱۲۹ برادر، اگر او را از خود محزون کنی و برانید چه کسی در آن روز برای شما خواهد ایستاد؟ بیشتر از این نمی‌توانم موعظه کنم. سرهایمان را خم کنیم.

۱۳۰ پروردگار عزیز، برّه‌ی عزیز رو به موت آرام، متواضع و سر به زیر... پرندگان آسمان را آشیانه‌ها و روباه‌ها را لانه‌ها بود ولی تو را منزلی نبود به رغم اینکه پادشاه جلال

بودی! وقتی به دنیا آمدی لباسی برای پوشاندن نداشتند. پروردگارا، از لباس‌هایم چه سودی عاید می‌شود؟ از ماشین‌هایم چه خیری به من می‌رسد؟ از یک خانه‌ی زیبا چه سودی نصیب می‌شود؟ در آن روز از اینها چه سودی عاید خواهد شد؟ تو بی‌یار بودی، کسی نمی‌خواست یار تو باشد. به نظر نمی‌رسید که کسی مایل باشد دست یاری به سویت دراز کند. فرمودی که در آن روز خواهی گفت: «گرسنه بودم، خوراکم ندادید. عریان بودم، مرا نپوشانیدید.» خداوند، در آن روز از دارایی‌هایمان چه خیری نصیب ما خواهد شد؟ بگذار کنارت بایستیم تا وقتی ساعتان فرامی‌رسد و به محضر آن قادر مطلق همه جا حاضر شرفیاب شویم... خدایا آنگاه که صدای آن کبوتر که با بال‌های [پر صلابت] خویش در آن نور جلوس کرده است را می‌شنویم، درخششی تا فراسوی کل ابدیت ساطع خواهد شد. زیرا تو در روشنایی ساکن هستی!

۱۳۱ «وقتی مجبور باشم خودم به تنهایی در آنجا بایستم آنگاه که برادرم، شبانم، مادرم، پدرم، خانمم، بچه‌هایم رفته باشند، پروردگارا چه کار خواهیم کرد، خداوند! آن موقع چه خواهیم کرد؟ از دستم چه کاری ساخته خواهد بود؟ و این اتفاقی است که چه بسا امروز و پیش از غروب آفتاب رخ دهد. پس چه خواهیم کرد؟ چه کاری می‌توانم انجام دهم؟ ای مسیح، اینک من برایت پایداری خواهم کرد! همین امروز دست به انتخاب خواهم زد. از حرف زدن درباره‌ی دیگران دست خواهم کشید. با خلقیاتم وداع خواهم کرد. از تمام اختلافاتم دست خواهم کشید. از همه چیز دست خواهم کشید. خداوند، مرا پیرایش کن و هر آنچه دارم را بردار. خداوند! فقط مرا ببذیر. دلم می‌خواهد در منزلت باشم. دلم می‌خواهد پیراسته شوم. دلم می‌خواهد هرگونه خودخواهی، بی‌تفاوتی و تمام آنها را از من برکنی. و بعد دلم می‌خواهد به عنوان بره‌ای که پشمش را چیده‌اند برایت پایداری کنم و تمام آن لذت‌های مشهور به لذت‌های زندگی را ترک کنم یعنی همه‌ی رقص‌ها، پارتی‌ها، تمام آن لباس‌های کهنه‌ی ناشایست، آن آرایش‌ها، لاک‌های ناخن و تمام آن بی‌تفاوتی‌ها و بی‌اعتنایی‌هایی که چهره‌ی دنیوی دارند. گفתי: «حتی مانند دنیا هم رفتار نکنید. حتی در پی مشارکت با دنیا هم نباشید. از میان آنها بیرون شوید!» پروردگارا! ای خداوند، امدادم فرما. امروز مرا پیرایش کن. مرا مانند بره‌ای بگیر و بگذار خاموش باشم و دهان نگشایم و هیچ نگویم و تنها بایستم تا پشم‌هایم را بچینی و مرا پیرایش کنی.»

۱۳۲ پروردگارا، چه تفاوتی ایجاد خواهد شد! به یاد دارم که یک بار مرا پیراستی و خانمم، کودکم، پدرم و برادرم را گرفتی. تو مرا به شکلی کامل و تمام‌عیار پیراستی. با این حال در قلمم می‌دانستم که دوستت دارم. چقدر مرا مبارک ساختی! چقدر نیکو بوده‌ای! خدایا هر چه بودم، هر چه می‌توانم باشم و هر چه خواهم بود از توست، از تو. به اشتباهاتم اعتراف می‌کنم، به هر چه تا کنون کرده‌ام و به هر آنچه در ذهن پرورانده‌ام. خداوند، فقط مرا پیرایش کن، می‌خواهم بره‌ات باشم.

۱۳۳ خداوند، نه تنها در این مورد بلکه در مورد هر شخصی که در این بامداد اینجا حضور دارد چنین کن، یعنی هر بره و آنها که دوست دارند بره شوند را در این بامداد بگیر و پیرایش کن. پاهای کوچکشان را در پاگیرهای انجیل قرار ده. باشد که روح‌القدس

آنها را به توبه بکشاند و از هم اکنون بدانند که در قبال خدا بی تفاوت بوده‌اند. باشد که هر گونه بی تفاوتی و هر چه به دنیا و امور دنیوی مربوط است را بچینند و بزداید. خداوند در این بامداد همه‌اش را بچین تا در خنکا و آرامش به عنوان مسیحیانی از نو مولود گشته، در برابرت بایستیم. خداوند، عطا فرما.

۱۳۴ دوستت دارم. می‌خواهم بروم، خواه هوا گرم باشد، خواه حس و حال مناسب باشد یا نه. می‌خواهم بروم. مایلم برایت بایستم، چون دلم می‌خواهد که در آن روز از پرونده‌ام دفاع کنی و بگویی: «خوب، او برایم ایستاد، اینک من برایش خواهم ایستاد.» پروردگارا، امروز عطا فرما.

۱۳۵ در حالی که تمام سرها خم شده‌اند و قلب‌ها در موضع کرنش هستند، سؤالم در این بامداد این است که آیا در این جمع کسی هست که فهمیده باشد که سعی داشته از مسیر مورد نظر خودش حرکت کند و به این ترتیب دست به کارهایی زده که نباید می‌زد و در این بامداد حس می‌کند که مایل است که خداوند او را ببیراید و در این راستا خواسته‌اش این است که: «فقط بدل به بره‌ای راستین شود»، اگر این‌طور است دست خود را بلند کنید. خانم، خدا به شما برکت دهد. برادر، خدا به شما برکت دهد. برادر، خدا به شما برکت دهد. «خداوند، من ایستاده‌ام، مرا پیرایش کن. من یک بره هستم. حتی دهانم را نخواهم گشود تنها چیزی که می‌خواهم این است که تمام امور دنیوی را از من برکنی.» برادر، خدا به شما برکت دهد. خانم، خدا به شما برکت دهد. آقا پسر، خدا به تو برکت دهد. خانم، خدا به شما برکت دهد. خواهر، خدا به شما برکت دهد. «خداوند، مرا پیرایش کن.» خواهر گرتی... آنوازنده‌ی پیانو-گروه تألیف [خانم، خدا به شما برکت دهد. خواهر، خدا به شما برکت دهد. «خداوند، هم اکنون مرا پیرایش کن. دلم می‌خواهد که تمام امور دنیوی... دلم می‌خواهد در این بامداد برایت بایستم. دلم می‌خواهد به عنوان گوسفندی که پشم‌هایش را چیده‌اند بایستم. دلم می‌خواهد که تمام امور دنیوی از من برکنده شوند. دلم می‌خواهد از آن من باشی و من از آن تو. آیا مرا در حالی که دستم را به سویت برمی‌افرازم، خواهی پذیرفت؟» خانم، خدا به شما برکت دهد. آقا، خدا به شما برکت دهد. خدا به شما برکت دهد. آقا، خدا به شما برکت دهد. آقا، خدا به شما برکت دهد. خانم، خدا به شما برکت دهد. خانم، خدا به شما برکت دهد. می‌توانم دست شما را ببینم. برادرم، خدا به شما برکت دهد. بانوی جوان، خدا به شما برکت دهد. خیلی خوب است. شما که در آن انتها هستید، خدا به شما برکت دهد، مادر. خواهر، خدا به شما برکت دهد. درست است، فقط صادق باشید. «دلم می‌خواهد خدا هر امر بی‌شبهت به خود را از من بردارد، از جمله هر انگیزه خودخواهانه و هر بی‌تفاوتی را. دوست دارم در این بامداد مرا ببیراید. دوست دارم شبیه او شوم. برایم مهم نیست که آیا حق و حقوقی وجود دارد یا خیر، من هیچ حقوقی ندارم. تنها حقم این است که به سوی او بروم. باقی‌اش مال اوست.»

۱۳۶ آیا گناهکاری هست که هیچ‌گاه به مسیح اعتراف نکرده باشد و نجات نیافته باشد و دلش بخواهد که در این بامداد در دعا به یاد آورده شود. دوست گناهکار، آیا دست

خود را بلند خواهی کرد؟ خدا به شما برکت دهد. خدا به شما برکت دهد. یک نفر دیگر دستش را بلند کند و بگوید: «برادر برانهام، مرا به یاد آور. من مسیحی نیستم و نمی‌دانم کی به دیدار خدا خواهم رفت. دلم می‌خواهد اکنون در حالی که جلسه را به پایان می‌رسانید مرا به خاطر آورید.» خوب، آیا دست خود را بلند خواهید کرد تا برایتان دعا کنم؟ او می‌بیند. بانوی جوان، خدا به شما برکت دهد. خانم، خدا به شما برکت دهد. آقا، خدا به شما برکت دهد. یک نفر دیگر بگوید: «می‌خواهم، آنچه می‌خواهم باشم...»

۱۳۷ چند نفر در اینجا لغزش خورده‌اند؟ می‌گویید: «برادر برانهام، من این حرف را نخواهم پذیرفت.» ولی توجه داشته باشید که اگر آن کبوتر مهربانی از شما رفته است، مشکلی وجود دارد. وقتی نمی‌توانید متحمل یکدیگر شوید. یا وقتی نمی‌توانید کسی را، فارغ از این امر که چه کرده و چه گفته از ته قلب خود ببخشید، اگر قادر به بخشش آنها از اعماق و ته قلب خویش نباشید... عیسی گفت: «اگر نتوانید کسی که مرتکب خطایی شده است را ببخشید، پدر آسمانی شما هم شما را نخواهد بخشید.»

۱۳۸ حال، چه می‌شود اگر در این هوای گرم خدا از شما دعوت کند؟ آن هم با وجود چشمه‌ای مفتوح و کلیسایی آماده و روح‌القدس که در ورودی این ساختمان موضع گرفته و آماده است تا یگراست نازل شود و به قلبتان بازگردد و از شما فردی رام و صلح‌دوست بسازد. «برادر برانهام، چه کار باید بکنم؟» فقط بدل به یک بره شوید. وقتی بدل به بره می‌شوید، روح‌القدس یگراست فرود خواهد آمد. ولی اگر انگیزه‌های بد و افکار باطل دارید و دلتان می‌خواهد مسیر مورد نظر خود را در پیش بگیرید و تمایلی به گذشت ندارید آنگاه روح‌القدس هرگز نخواهد آمد.

۱۳۹ حال، در حالی که سرهایمان را خم کرده‌ایم از خود می‌پرسیم که احدی از میان شما که دست‌ها را بلند کردید... باری، عیسی گفت: «هر که کلام مرا بشنود و به فرستنده‌ی من ایمان آورد، حیات جاودانی دارد و در داوری نمی‌آید بلکه از موت تا به حیات منتقل گشته است.» یوحنا ۵:۲۴. اما اگر اکنون مایلید پای مذبح بیایید و اینجا زانو بزنید، بیایید چنان دعا کنیم که آن حس ملایمت و صلح دوستی که زمانی تسخیرتان کرده بود از نو به شما بازگردد. همان‌طور که سرهایمان را پایین نگه داشته‌ایم و در حالی که سرود: «چشمه‌ای است لبریز ز آن خون» را سر می‌دهیم، دلم می‌خواهد بیایید، زانو بزنید و دعا کنید. اکنون هر کس مایل است بیاید، اینجا پای نرده‌ی مذبح زانو بزند و دعا کند.

چشمه‌ای است لبریز ز آن خون
زان خون جاری شده از رگ‌های عمانوئیل،
همانجاست که گنهکاران در سیلاب غوطه‌خوران (خانم، خدا
به شما برکت دهد. یگراست بیایید و زانو بزنید.)
فارغ...

۱۴۰ سرهایتان را خم کرده‌اید، امیدوارم دل‌هایتان نیز در موضع کرنش باشد. می‌دانید نخستین کسی که امروز صبح وارد راهرو شد و باید مایه‌ی شرمندگی شما باشد،

کیست؟ بانویی رنگین پوست و بی ادعا با مچ پاهای ورم کرده و موهای سفید که به سوی مذبح پیش رفت.

۱۴۱ مدتی پیش در دوران برده‌داری، مرد رنگین پوست مسنی نجات یافته بود. وقتی نجات پیدا کرد رفت و به اربابش گفت که آزاد است. او گفت: «تو چه هستی؟»

گفت: «آزادم.» و همین شد که آزادش کرد.

۱۴۲ حال در این بامداد دسته‌ای دیگر از مردم برای نجات یافتن می‌آیند. (او گفت که آزاد است.) همگان در دعا باشید و در حالی که روح‌القدس افراد مصمم را مخاطب می‌سازد، با قوت تمام دعا کنید.

گفت: «ماز، گفتمی که آزادی؟» گفت: «بله ارباب. آزادم.»

۱۴۳ گفت: «اگر آزادی من هم تو را آزاد خواهیم کرد. برو و انجیل را موعظه کن.»

۱۴۴ در آستانه‌ی مرگ، بسیاری از برادران سفیدپوستش به دیدار او رفتند و وقتی چنین کردند به آنها گفت... پنداری در کما بود. وقتی بیدار شد گفت: «فکر کردم مُرده‌ام.» (برادرم، خدا به شما برکت دهد. فقط در آنجا زانو بزن.) گفت: «تصوّر کردم که رفته‌ام.»

گفتند: «ماز، شاهد چه چیز بودی؟»

۱۴۵ گفت: «وقتی به سوی دروازه گام برداشتم او را دیدم.» گفت: «ایستاده بودم و به او می‌نگریستم.» گفت: «فرشته‌ای ظاهر شد و گفت: «بیا ماز. سال‌ها انجیل را موعظه کردی، ردا و تاجی انتظارت را می‌کشد.» من ردا و تاج نمی‌خواهم. فقط می‌خواهم به او بنگرم.» و به نظرم این منش هر مسیحی است.

۱۴۶ چندی پیش جایی بالاتر و بیرون از شهر شیکاگو در یک کولیسئوم یا در واقع در یک موزه بودم و همین‌طور که به اطراف می‌نگریستم پیرمردی سیه‌چرده را دیدم که چند تار موی سپید دور تا دور سرش جلوه می‌کرد. او آنجا با کلاهی در دست پرسه می‌زد. نگاهش کردم. به نقطه‌ای چشم دوخت و جهشی به عقب کرد و اشک از گونه‌هایش سرازیر شد. شروع به دعا کرد. مدتی تماشایش کردم. دوباره به آن سو نگاه کرد و دوباره شروع به گریه کرد. به آن سو حرکت کردم و گفتم: «آقا.»

گفت: «بفرما، رفیق سفیدپوست.»

گفتم: «می‌بینم شما... چه چیز شما را برانگیخته است؟ این سطح از برانگیختگی شما به چه چیز ربط دارد؟»

۱۴۷ گفت: «آقا، اگر می‌توانستید پهلویم را لمس کنید که چه جای زخم‌هایی روی آن مانده است.» گفت: «روزگاری برده بودم.» گفت: «درون این محفظه‌ی شیشه‌ای کوچک یک لباس گذاشته‌اند.»

گفتم: «می‌بینم که یک لباس است ولی چه چیزش خاص است؟»

۱۴۸ گفت: «این لکه که اینجاست.» گفت: «این خون آبراهام لینکلن است.» گفت: «این خون مرا از کمر بند بردگی نجات داد.» گفت: «حال ای مرد سفیدپوست، آیا این جریان تو را هم به نوعی تهییج نمی‌کند؟»

۱۴۹ دستم را دور گردنش انداختم و گفتم: «برادر، خدا به شما برکت دهد. من خون دیگری می‌شناسم که مرا برمی‌انگیزاند.»

گفت: «من با آن خون هم آشنا هستم، آقا.»

۱۵۰ گفتم: «او مرا از کمر بند بردگی خلاص کرد.» زمانی بود که یکشنبه‌ها می‌رفتم و مسابقه می‌دادم و هیاهو راه می‌انداختم و جوک‌های کثیف تعریف می‌کردم. پروردگارا چطور چنین کاری می‌کردم؟ هنوز هم جای زخم‌های چنین اعمالی در قلبم مانده ولی از اینکه مرا از کمر بند خلاص کرد، خوشحالم. اینک تمامی ناپاکی‌ها از میان رفته است. او جای مرا گرفت.

۱۵۱ مدتی قبل چشمم به خانمی افتاد که چنان وقیح بود که می‌خواستم محکومش کنم. خدا رؤیایی به من داد. چنین شد که برایش دعا کردم چون دیدم که گناهانم دست کمی از گناهان او ندارد. به سویش رفتم و کنارش نشستم، باشد که شرمگین شود و به او گفتم که یک خادم هستم. دو دوست پسرش... نزدیک شصت و پنج تا هفتاد سال سن داشت دو دوست پسرش زانو زدند و همگی قلب خود را تسلیم مسیح کردند. خدای من عجب تفاوتی!

۱۵۲ شما چنین نخواهید کرد؟ آیا تا این بامداد بسیار گناه کرده‌اید و قلبتان چنان سیاه و لکه‌دار شده که حتی در برابر روح‌القدس لمس‌ناپذیر شده است؟ چه بسا کوچ کبوتر ابدی باشد و برای همیشه پر کشیده و رفته باشد.

۱۵۳ عزیز، خدا به تو برکت دهد. دختر کوچکی دارد می‌آید. خدا به تو برکت دهد، عزیز دل. می‌گویید: «این دخترک که چیزی نمی‌داند.» البته که می‌داند. فقط اینکه به اندازه‌ی شما مجله و داستان‌های عشقی نخوانده است. از این رو او همچنان لطیف است. عیسی گفت: «بگذارید بچه‌های کوچک نزد من آیند.»

۱۵۴ آیا کس دیگری هست که در این بامداد بخواهد بیاید و به ما ببیوندد؟ راه مذبح باز است. فقط برای لحظاتی دیگر، سپس یک بار دیگر سرود خواهیم خواند و بعد هم همان‌طور که این گناهکاران نادم مشغول دعا هستند، دعا خواهیم کرد.

دزد رو به موت از رؤیت

آن چشمه مسرور بود... (یقیناً همه چیز از بین رفته بود و کار

رفیق بی‌ادعا تمام شده بود.)

و چه بسا من، ولو رذل...

۱۵۵ آیا اینک بالا نخواهید آمد؟ آیا شما که بهتر می‌دانید بالا نخواهید آمد؟ کتاب مقدس گفت: «پس هر که نیکویی کردن بداند و به عمل نیاورد او را گناه است.» آیا نخواهید آمد؟ می‌دانید که در خطا هستید. مسیر را طی کنید و خودتان را بالا برسانید و کنار مذبح زانو بزنید و به خدا بگویید که بابت رفتاری که با او داشتید افسوس

می‌خورید. بگذارید روح‌القدس بازگردد و شما را از نو ملایم، رام و آرام کند. آیا اجازه خواهید داد؟ به خاطر داشته باشید که اگر بمیرید و او رفته باشد، کسی نخواهد بود تا از پرونده‌ی شما دفاع کند. او منتظر است تا در این بامداد برایش بایستید. برادرم، خدا به شما برکت دهد.

۱۵۶ انتظار. تمامی همین است؟ فقط پانزده نفر در کلیسا واقعاً حس می‌کنند که محکوم شده‌اند؟ آیا زندگی شما در آسایش، شفقت‌ورزی، مهربانی و آرامش سپری شده است؟ حال روح‌القدس جهت‌دهنده‌ی این روند است. آیا اهل بخشایش هستید و دشمنی ندارید؟ در موقعیتی فوق از محکومیت گناهکاران روزگار می‌گذرانید؟ شبیه بت‌پرستان و ملحدان روزگار نمی‌گذارید و متفاوت زندگی می‌کنید؟ زندگی شما حول الگوهای متفاوت سامان یافته است؟ روح‌القدس ملایم و مهربان بر صدر قلبتان نشسته و تجربه‌ی زندگی سرشار از آسایش و آرامش و مهر در کنار تمام مردم را برایتان رقم زده است؟ همسایگان شما و همه، از جمله همکاران و معاشرانتان می‌دانند که شما یک مسیحی ملایم، آرام، مشفق و متواضع هستید؟ کبوتر خدا با شماست؟ مطمئنید؟ شاید این آخرین فرصت شما باشد. بسیار خوب.

۱۵۷ شما که اینجا و پای مذبح هستید، خدا به شما برکت دهد. حالا دیگر در داوری نخواهید آمد. روح‌القدس حکم را به شما ابلاغ کرده است. سعی نکردید به حقوق خود بچسبید و بگویید: «مدتی مدید مسیحی بوده‌ام. نیازی به آمدن نمی‌بینم.» برخی از شما بار اولی است که به مذبح می‌آیید. «اگر بخواهم می‌توانم گناهکار بمانم، این حقم است.» بله، درست است. شما یک عامل اخلاقی آزاد و مختار هستید و می‌توانید هر طور که دلتان می‌خواهد رفتار کنید. ولی در این بامداد از حقوق خود چشم پوشیدید. می‌گویید: «دیگران چه خواهند گفت، منی که ادعا می‌کنم مسیحی هستم اگر پای مذبح بیایم مردم چه خواهند گفت؟» ولی خدا چه می‌گوید؟ او از شما خواست بیایید و شما آمدید. اینک حقوق خود را واگذار کرده‌اید و امروز آمده‌اید تا روح‌القدس رؤف جایگزین آن در قلبتان باشد. می‌دانم که او چنین خواهد کرد. می‌دانم که خواهد کرد. او وعده داد که چنین خواهد کرد. جز این نمی‌تواند اتفاقی رخ دهد، هیچ چیز نمی‌تواند مانع از آمدن او شود. او تماماً می‌کند، بانگ برمی‌آورد. او جان داد و هر کاری کرد تا فضای حضور پیدا کند، مایل است تا وارد شما شود.

۱۵۸ و در ساعات مرگ خود، آنگاه که فرشته‌ی مرگ بر بالین شما نشست، ترجیح خواهید داد چشمتان به آن چیز هولناک نیفتد و به یاد خواهید آورد که روزی امکان آمدن را رد کردید و سپس روحتان سیاه و لکه‌دار شد و دیگر زمان و فرصتی در کار نخواهد بود، هر قدر هم که سخت گریسته باشید. عیسو نسبت به گناه فیضش... یا در واقع نسبت به روز و ساعت فیضش گناه ورزید و بخت و فرصتی دوباره عایدش نشد. سخت و تلخ گریه کرد و سعی کرد جایی و راهی پیدا کند تا کار را درست کند ولی نتوانست. خدا برای بار آخر او را خوانده بود.

۱۵۹ ولی در این بامداد از تمامی حقوق و دوستان و احساسات خود چشم پوشیدید تا به اینجا بیایید. شما از حقوق خود چشم پوشیدید تا در اینجا زانو بزنید و با خدا حرف

برنید. به نقل از کلام خدا به شما می‌گویم که خداوند، مسیح گفت که: «هر که به جانب من آید او را بیرون نخواهم کرد.» اینک در حالی که اینجا و کنار مذبح هستید، توبه کنید و به او بگویید که از رفتار خود و آنچه کرده‌اید پشیمان هستید.

۱۶۰ این همان مشکلی است که سبب می‌شود مردم پس از اینکه تعمید گرفتند روح‌القدس را دریافت نکنند، آنها عمیقاً توبه نمی‌کنند. خدا می‌کوشد روح‌القدس را به آنها عطا کند. او می‌خواهد تا مشفق، ملایم و آرام باشید. به همین دلیل با همان خودخواهی که در قلبتان لانه کرده برمی‌خیزید. چه بسا برخیزید بانگ برآورید، به زبان‌ها سخن بگویید یا هر کار دیگر اینها سبب نمی‌شود روح‌القدس را بیابید. شما باید به هنگام برخاستن از آنجا شخصی دیگر شده باشید. باید هنگام برخاستن از آنجا ملایم، آرام، مشفق و متواضع شده باشید و روح خدا در شما سکونت گزیده باشد. سال آینده نگاهی به مسیر طی شده خواهید انداخت و خواهید دید که تا چه نقطه‌ای پیش رفته‌اید، مشاهده خواهید کردید که مدام پیشروی کرده‌اید. روح‌القدس همین است. روح‌القدس یعنی محبت، شادمانی، صلح، تحمل، شفقت، ملایمت، صبر، ایمان. باری، فقط توبه کنید و به خدا بگویید که هم اینک طالب آن هستید. او این کار را خواهد کرد.

۱۶۱ دختر کوچک، تویی که آنجا هستی، عزیز، تو هم چنین کن. خدا به تو برکت دهد. مادرت ایستاده است و دستانش روی توست.

۱۶۲ خواهر مسن عزیز رنگین‌پوستی که اینجا و کنار مذبح سر فرود آورده‌اید. چه بسا به ناچار نان ذرت و بیسکویت ذرت خوردید. در حدی که می‌توانم بدانم، چه بسا مجبور شدید در کوچه‌ای زندگی کنید خواهر. خدا قلبتان را مبارک سازد، در این بامداد مکانی برای شما تدارک دیده شده است. بله.

۱۶۳ با نگاهی به مذبح، بانویی را می‌بینم که موهایش در حال سفید شدن است، و خانمی جوان که سرش را پایین انداخته و همچنین یک خانم با موی سفید ولی محکم و استوار. پروردگار! آقای زانوده را می‌بینم، چند نفرشان اینجا حضور دارند. فقط توبه کنید، بگویید که افسوس می‌خورید. بگویید که دیگر چنین نخواهید کرد. به فیض او از امروز به تمام اختلاف‌هایتان پایان خواهید داد. می‌خواهید رام و آرام باشید. می‌خواهید متواضع باشید و به آنجا که شما را هدایت می‌کند بروید.

۱۶۴ وقتی مردم چیزی بگویند، هر اندازه حرفشان درست و مشروع به نظر برسد، توجه نخواهید کرد و از حق صحبت درباره‌ی همسایه‌ی خود چشم نخواهید پوشید. شما درباره‌ی مسیح صحبت خواهید کرد. کار درست را انجام خواهید داد. مانند یک قاتل رفتار نخواهید کرد. به یک بی‌گناه نخواهید پرید. بلکه به آن نمایش پهلوانانه و قهرمانانه‌ی مسیحیان راستین نظر خواهید کرد و خواهان شباهت به آنها خواهید شد. اگر مسیحی هستید نیازی ندارید به دیگران بگویید که مسیحی هستید، مردم خود مشاهده خواهند کرد و وقتی حرف می‌زنید متوجه‌ی این نکته خواهند شد. شما از درون و برون مَهر شده‌اید.

۱۶۵ باری، اینک در حالی که قلب خود را متواضع می‌سازید، توبه کنید. به خدا بگویید که «متأسفید» و «دیگر تکرار نخواهد شد» بگویید که از نوع رفتارتان «شرمسارید» و سپس من برایتان دعا خواهم کرد. و بر این باورم که صلح قلب شما را تسخیر خواهد کرد، به واقع صلحی که چون رودی خروشان خواهد آمد و بر روحتان جاری خواهد شد. چه بسا فریاد زنید، شاید به زبان‌ها تکلم نکنید، چه بسا جست و خیز نکنید ولی مذبح را همراه با چیزی و حضوری الهی در درون خود ترک خواهید کرد، چیزی در درونتان که شما را تا وقتی زنده‌اید به آن صلیب عاری از ظرافت و نخراشیده متصل خواهد کرد. اینک، شما هم مثل من دعا کنید. اعتراف کنید.

۱۶۶ پدر آسمانی ما، ما مخلوقات نالایقی بیش نیستیم، فضای این سالن در این بامداد متأثر از گرمای شدید و تعریق ناشی از آن است آنقدر که به یک باجه‌ی تعریق می‌ماند ولی تو ای خدا آدر روند درمانمان! آن چیزها را به واسطه‌ی تعریق از ما بیرون کشیدی. روح‌القدس نازل شد و مردمان را مجاب کرد که گناهکار و در طریق باطل بودند. روحشان متکبر بود. آنها به جماعتی ناسازگار، سرک‌کش و مبتلا به باور همه‌چیزدانی بدل شده بودند و نه خود مایل به توبه بودند و نه راغب به بخشش کسانی که کاری علیه آنها انجام داده بودند. آنان رغبتی نداشتند ولی امروز روح‌القدس کلام خدا را گرفت و در قلب‌های رام‌شده‌ی آنها نهاد و گفت: «اینک آیا دوست داری به حال و هوای زمانی که برای نخستین بار به مذبح آمدی بازگردی؟ به زمانی که همگان را دوست می‌داشتی و با محبتی فناپذیر مرا دوست می‌داشتی؟ پس برخیز و به مذبح بیا.» خداوندا، آنها چنین کردند.

۱۶۷ باری، خداوندا، اینک دعا می‌کنم که افکار و قلب‌هایشان را تقدیس نمایی و آنها را ملایم و صلح‌جو سازی. باشد که اینک از پای این مذبح برخیزند و پس از توبه، زندگی خویش را به تو واگذار کنند و به خانه‌های خود بازگردند. فارغ از اینکه چه رخ می‌دهد، خواه شوهر آزرده‌خاطر باشد یا زن از کوره در برود یا همسایه کج‌خلقی کند یا از هر آنکه با او شراکت و سر و کار دارید چنین رفتاری سر بزند: «به مانند کبوتر ملایم خواهم بود.»

۱۶۸ به هر حال انتقام از آن توست، «خداوند می‌گوید من جزا خواهم داد.» خداوندا، چه بسیار به صحت این نکته پی بردیم. فقط خاموش بمانید، ملایم باشید و بنگرید که خدا... یکراست خود را به بره‌اش خواهد رساند. یقیناً، حتماً! این شبان نیکو جاننش را در راه آنها داد، او یکراست خود را به بره‌اش خواهد رساند. و آنها را هدایت خواهد کرد. بدا به حال آنکه در مسیر آنها قرار گیرد! بدا به حال آنکه حرفی علیه آنها بر زبان آورد! گفت: «او را بهتر می‌بود که سنگ آسیابی بر گردشش آویخته شود و در دریا افکنده شود. فرشتگان آنها همواره روی پدر مرا که در آسمان است، می‌بینند.» دقت دارید؟ پروردگارا می‌خواهیم... «آنچه به یکی از آنها کرده‌اید به من کردید.»

۱۶۹ پروردگارا دلم می‌خواهد رام باشم. در این بامداد خودم هم در مذبح قرار می‌گیرم، نه در این بامداد بلکه در هر بامداد و هر روز. دلم می‌خواهد مانند عیسی آرام و رام

باشم. پدر عطا فرما. بگذار که اکنون چنین باشد، بگذار تا امواج بی پایان محبت روح و جانمان را دربرگیرد.

صلح! صلح! صلح فوق العاده،
 که از محضر پدر در سرای برین جاری می شود؛ (آیا اینک آن
 را در قلب های خویش حس نمی کنید؟)
 ... بر روحم تا به ابد (هللویا هلولیا!)...
 صلح! صلح! صلح فوق العاده...

۱۷۰ خواهر گرتی گفت که به کل کلیسا بگو که او خود را ملزم می داند ولی پیانو را مذب خویش ساخته است. از آنجا که پیانو مذب اوست، گفت: «به کلیسا بگو برایم دعا کنند.» حینی که در آنجا نشسته و اشک های همین طور روانند و عینکش را خیس می کند... این تریبون مذب من است. من هم توبه کرده ام و کتاب مقدسم خیس است. پروردگارا!

صلح، صلح الهی!
 که از محضر پدر در سرای برین جاری می شود؛ (هللویا!)
 ... بر روح و جانم تا به ابد...

۱۷۱ خدایا اگر نسبت به کسی یا نسبت به تو گناه کرده ام، آن را برکن. در این بامداد گناه را از کلیسای کوچکم برکن و بردار.

۱۷۲ چند نفر می توانند حس کنند که خدا شما را بخشیده است و کبوتر صلح دیگر بار در قلبتان مستقر شده است؟ او درست همین حالا بازگشت و جای خود را پس گرفت. روح القدس بازگشت و گفت: «فرزندم، همواره مایل بودم به تو محبت کنم. اجازه ی این کار را به من نمی دادی. با وجود روح کهنه و خودخواهت نمی توانستم ساکن شوم. ولی حالا که روح را تسلیم کردی، در این بامداد به قلبت بازگشتم.» چند نفر چنین حسی را تجربه می کنند؟ دست خود را بلند کنید. در جوار مذب دست ها را برافرازید، درست است. خوب است. از آنها که بیرون از مذب و در میان حضارند چند نفر چنین حسی دارند؟ دست ها را بلند کنید. ابرادر برانهام به نوازنده ی پیانو می گوید: «همانند عیسی بودن - گروه تألیف»

۱۷۳ پدر آسمانی ما، بابت این زمان شیرین وقف سیاست می گوئیم، این کار به این می ماند که سیبی را در دست بگیری و آن را خرد کنی و بکوبی تا حسایی نرم شود، به قدری نرم که یک کودک خردسال هم بتواند بنشیند و از آن بخورد. خداوندا ما چنین قلب هایی را برای خود می پسندیم و می طلبیم. قلبمان را در دست که جراحات ناشی از میخ روی آن نقش بسته است بگیر و آن را بفشار و بگو: «فرزند، آیا نمی بینی که مرا مجروح ساخته و رنجاندی؟ وقتی چنین از کوره در می رفتی داشتی مجروح می کردی. مرا مجروح ساختی و وقتی دیدم که چنین و چنان اعمالی از تو سر زد دلم خون شد ولی اینک قلب تو را در دستم گرفته ام و می خواهم به راستی آن را رؤف سازم. می خواهم آن را به گونه ای شکل دهم که بتوانم آن را به کار گرفته و در آن

زندگی کنم. دلم می‌خواهد در این بامداد به آشیانه بازگردم، دلم می‌خواهد بازگشته و ساکن شوم و در تو سکونت گزینم.» خدایا، عطا فرما. دوست داریم. محض جلالت عطا فرما. به نام عیسی می‌طلبیم.

همانند عیسی بودن، تا... (آیا دوست ندارید به این شکل پرستش کنید؟ گویی روح و جانم را تعمیم می‌دهند.)
من بر روی زمین... (چنین آمدن و نازل شدن وی بر پرستشگران را رؤیت کردن... حس نمی‌کنید که قلبتان به راستی رام و مهربان شده است؟ قلبم به شدت می‌تپد.)
... راهی از زمین تا سرای جلال
همانند او شدن تنها خواسته‌ام است.

می‌شود همان‌طور که این سرود را می‌خوانیم دست‌های خود را بلند کنید؟
همانند عیسی بودن...

(برادر جو مایلی بالا بیایی و امروز صبح دعایی کنی؟ خدا به شما برکت دهد. جایی اینجا و در مذبح برای خودت پیدا کن برادر جو. خدا به تو برکت دهد.)
... راهی از زمین تا سرای جلال
همانند او شدن تنها خواسته‌ام است.

۱۷۴ رفیق، می‌دانم که هوا گرم است. می‌دانم که هست. ولی امیدوارم که شما هم به همان حسی که تجربه می‌کنم رسیده باشید. می‌توانم پرواز کنم. چقدر او پر مهر است! چه می‌توانم بکنم؟ کجا خواهیم رفت؟ خدایا! مقصدی که به سویش می‌روم کجاست؟ چه خواهد شد؟ صد سال دیگر چه خواهیم شد؟ صد سال دیگر کجا خواهیم بود؟ اگر او را نداشته باشم چه؟ مأمن و مأوای دیگر کجاست؟

از آغلی در بیت‌لحم بیگانه‌ای ظهور کرد،
روی زمین چون او شدنم آرزوست؛
کل مسیر زندگانی‌ام از زمین تا سرای جلال،
همانند او شدن تنها خواسته‌ام است.

حال همگی با هم.

همانند عیسی شدن... (ستایش نثار خدا باد! آری ای خداوند!
لیک ای خداوند! نه چون دنیا بلکه چون تو!)
... چون او شدن؛
کل مسیر زندگانی‌ام از زمین تا سرای جلال
تنها خواسته‌ام...؟...)

۱۷۵ در حالی که سرهایتان را خم کرده‌اید، درخواستی از شما دارم. در اینجا کسی هست که روح‌القدس را ناخشنود می‌کند. کسی که دعوت و فراخوانده شده است. من در نام عیسی مسیح و به عنوان نبی وی سخن می‌گویم. می‌توانم حس کنم که قلبش

به درد آمده است. در آن سو کسی هست که از او اطاعت نکرد، کسی که باید می آمد. آیا اینک خواهید آمد؟

کل مسیر زندگانی ام از... (بله خواهر، ولی علاوه بر شما کس دیگری هم هست)... جلال
همانند او شدن تنها خواسته ام است.

همانند عیسی بودن... (تمام آنچه می خواهم این است که چون او مشفق، سر به زیر و متواضع باشم).
روی زمین... (آیا اکنون خواهید آمد؟ خدا می خواهد حرکتی بکنید، از میان شما شماری هستند که...)
کل...

۱۷۶ می دانستم که می آید. خدا به شما برکت دهد. خدا به شما برکت دهد. خدا به شما برکت دهد. خدا به شما برکت دهد. همین است. همین است. نگاهی به سوی حصار انداختم و در آن سو شاهد سایه ای معلق بودم، وحشتناک ترین سایه ی سیاهی که تا کنون دیده بودم. حال، روح القدس اینجاست. او اکنون بر من است. «آری، روح القدس را محزون می سازیم.»

همانند عیسی بودن...

۱۷۷ او [عیسی] چه کرد؟ به جایی که پدر او را هدایت کرد رفت. برادر، خدا به شما برکت دهد. برادرم، خدا به شما برکت دهد. درست است، مستقیم حرکت کنید و زانو زنید.

بر روی زمین...

۱۷۸ اینک وقت اعتراف، اصلاح و درست شدن به سبک قدیم است. بیایید. همچنان حس می کنم که هنوز عده ای در آنجا مانده اند. خانم، خدا به شما برکت دهد. خانم، خدا به شما برکت دهد. خدا به شما برکت دهد. خدا به شما برکت دهد. خدا به شما برکت دهد. روح القدس همیشه درست می گوید. بیایید. درست است، جلو بیایید.

... او

همانند عیسی بودن، آری، همانند عیسی بودن،
بر روی زمین... (خدای من، درستش این است! راه و رسمش همین است، فقط راهروها را پر کنید، پیش بیایید و دعا کنید).

کل مسیر زندگانی ام از زمین تا سرای جلال، (فقط توبه کنید و به خدا بگویید که متأسفید، این تنها کاری است که باید بکنید).

... همانند او بودن.

۱۷۹ آیا اینک خواهید آمد؟ «تا...» همین درست است فقط از شرّ هر قیدی خلاص شوید و بیایید. «همانند...»

۱۸۰ شما چه خواهید کرد؟ چه کسی امشب برای شما خواهد ایستاد؟ شاید همین امشب. وقتی مرگ سراغتان بیاید و آستین شما را بکشد چه کسی برای شما خواهد ایستاد؟ فارغ از اینکه چه کرده‌اید آنجا و در نزدیکی شما نشسته است. اوست که خواهان آمدن شماست.

در کل زندگانی‌ام از زمین تا سرای جلال

۱۸۱ فقط توبه کنید و بگویید: «خدا یا، متأسفم. نمی‌خواستم چنین کنم. اگر اینک برایت نایستم تو هم برایم نخواهی ایستاد. دلم می‌خواهد که برایم بایستی و از همین امروز برایت می‌ایستم. همان‌طور که شایسته‌ی یک مسیحی است زندگی خواهم کرد. رویه‌ام را تغییر خواهم داد. ملایم و آرام خواهم شد. خواهم گذاشت تا هر کس سرش به حرف‌های خودش گرم باشد. در محضرت رام و آرام زندگی خواهم کرد.» این نکته که دیر زمانی است که خود را مسیحی اعلام می‌کنید یا این امر که به کدام کلیسا تعلق دارید هیچ ارتباطی به این مسئله ندارد. فقط مستقیم پیش بیایید. خدا به شما برکت دهد. فرزند، حرکت کن.

۱۸۲ اینک خدا با شما سخن می‌گوید. چنانچه باور دارید که خادم او هستم، بدانید که روح‌القدس در این بامداد با من حرف زد و گفت: «از حضار دعوت کن، در میان آنها عده‌ی بسیاری هستند که...» روزش همین امروز و زمانش همین حالاست. در آن سمت هنوز پنج، شش نفری مانده‌اند که حقیقتاً لازم است همین حالا بیایند. برادر، خواهر، یادتان باشد که دارم به شما نگاه می‌کنم و آن سایه‌ی سیاه را بر بالای سر شما می‌بینم. بهتر است که هم اکنون تشریف بیاورید.

۱۸۳ همانند عیسی بودن! آیا نمی‌خواهید همانند وی ملایم، آرام، مشفق و متواضع باشید؟ آقای جوان، خدا به شما برکت دهد. خدا به شما، پدری که همراه این نوزاد آمدید برکت دهد. خواهر، خدا به شما برکت دهد. ای دوست گناهکار، خدا به شما برکت دهد. درست است. خواهر بالا تشریف بیاورید، جلو بیایید و برای خود جایی پیدا کنید. خدا به شما برکت دهد.

۱۸۴ خواهر عزیز، موارد زیادی برای شکرگزاری دارید. روی تختی دراز کشیده و رو به موت بودید و اینک بر روی مذبح راه می‌روید. خدا به قلب مهربان شما برکت دهد.

۱۸۵ اینک روح‌القدس دیگر بار سخن می‌گوید. توبه کنید و به سوی خدا فریاد برآورید و به شیوه‌ی خود دعا کنید. شما بودید که گناه کردید پس خودتان باید دعا کنید. به خدا بگویید که بابت کاری که کرده‌اید متأسفید. به اینکه چه کسی اطراف شماست توجه نکنید. فقط بگویید: «خدا یا مرا ببخش، نمی‌خواستم چنین باشم. می‌خواهم ملایم باشم. دیگر هیچ‌گاه قیل و قال و هیاهو نخواهم کرد.»

۱۸۶ پروردگارا، چقدر این تجربه را دوست دارم! پدر آسمانی، برای هر فرد نادمی که پای مذبح آمده و زانو زده و دعا می‌کند... پروردگارا، باشد که مادرها، پدرها، فرزندان،

مادرها و افزون بر اینها، همسایه‌ها، اعضای کلیسا، شماس‌ها، امناء، در این شکل‌گیری صف به سبک کهن، در حالی که امروز صبح در این سالن گرم نشسته‌اند، به روح‌القدس که یکرست نازل می‌شود و کلام صلح را جاری می‌کند... پروردگارا دلم می‌خواهد در آن روز موعود صدایت را بشنوم که مشفقانه می‌گویی: «آری، برخاستی و برایم ایستادی، اینک من از تو دفاع کرده و برایت خواهم ایستاد.» دلم می‌خواهد که این صلح را بر قلب‌های جمیع آنان که امروز اینجا هستند برقرار سازی. دلم می‌خواهد که در مهر و آرامش این کار را انجام دهی. دوست دارم که با چنان کیفیتی در اینجا حاضر شوی که از همین امروز حس ناشی از حضورت هرگز رهایشان نکند. باشد که خانه‌ها نو شوند. باشد که عزیزان بدل به شخصیت‌های نو شوند. باشد که امروز همه چیز نو شود زیرا این مردمان خویش را متواضع ساختند. گفتی: «اگر قوم من که به اسم من نامیده شده‌اند متواضع شوند و دعا کنند آنگاه من از آسمان اجابت خواهم فرمود.» خدا یا می‌دانم که در این بامداد چنین خواهی کرد.

۱۸۷ و برای آنها که باید می‌آمدند ولی روی صندلی خود ماندند طلب آمرزش دارم. خدایا با آنها سخن بگو، باشد که تا وقتی به آمدن و تن دادن به حق و حقیقت در پیشگاهت راضی و مصمم نشوند، بر روی این زمین آرام و قرار نگیرند. خداوند، عطا فرما. اینک به تکاتک عزیزان برکت بده. باشد که شفقت و رحمت در وجود جان‌های نادمی که امروز صبح در این کلیسا سر فرود آورده‌اند، ماندگار شود.

۱۸۸ پدر، خدایا، این کار را طبق فرمانت انجام دادم. این جماعت را فراخواندم و آنها برخاسته و ایستادند. گفتی: «هر که نزد مردم به من اقرار کند، من نیز نزد پدرم و فرشتگان او را اقرار خواهم کرد.» بسیاری از آنها که اینجا حضور دارند سالیان سال مسیحی بودند ولی در این بامداد برای اقرار به گناهان و اذعان به خطای خود ایستادند. آنها دوست‌نداشتنی شده بودند. روح‌القدس از آنها رفته بود. و بارها چنین افتاده بود که آن حس ملایم، دلنشین و مشفقانه‌ای که باید تجربه می‌کردند را از دست رفته می‌دیدند. بسیاری از آنها گناهکارانی هستند که برای نخستین بار آمده‌اند. ولی پدر، آنها طالب آن حس فوق‌العاده هستند، آن صلح و آسایشی که در فهم و ادراک نمی‌گنجد و ورای آن است. ای خداوند خدایا، آن را امروز به ایشان عطا فرما و باشد که وقتی همگی آنها امروز این مکان را ترک می‌کنند پر از مهر و سرشار از روح‌القدس باشند تا رهسپار خانه‌های متفاوت خود شده، زندگی متفاوتی در پیش گرفته و مردمانی متفاوت شده باشند. این را به نام مسیح می‌طلبیم.

۱۸۹ «سرایی در چشمه»، بسیار خوب، شما که کنار مذبح هستید، برخیزید و به بالا و به خداوند خدا بنگرید، برگردید و با هر که نزدیک شماس‌ت دست دهید. و اینک همگی پیش از آغاز جلسه‌ی شفا، سرودی خواهیم خواند.

سراء، سراء، آری، سرایی است،

تو را در آن چشمه سرایی است؛

سراء، سراء، آری، سرایی است،

تو را در آن چشمه سرایی است (همه)

... سرا، آری، سرایی است،
 تو را در آن چشمه سرایی است؛
 سرا، سرا، آری، سرایی است،
 تو را در آن چشمه سرایی است!
 سرا، سرا، آری، سرایی است!
 [فضای خالی بر روی نوار-گروه تألیف]

۱۹۰ ایمان! برادر می‌دانید آن روز که خانمتان تماس گرفت تا برایتان دعا شود چه شد؟ بکراست وارد اتاق شدم و روح‌القدس به من گفت: «نترس». آمین. مگر او حقیقی نیست؟ فوق‌العاده است! خوب، خداوند را حمد گویند! حس کسی را دارم که می‌خواهد فریاد پیروزی سر دهد! بسیار خوب.

خون وی می‌شوید، سپیدتر... (می‌خواهید چیزی بگویید؟)
 عیسی نجات می‌دهد!...؟!...

۱۹۱ بسیار خوب، حال، برادر نویل. برادر سلاتر هم عرایضی دارند.

[برادر سلاتر صحبت می‌کند. فضای خالی بر روی نوار-گروه تألیف]

[برادر نویل می‌گوید: «خدای من! خداوند! شکر! آمین! خدا را حمد گویند! باور دارم که در این بامداد همگان آن را یافته‌اند.»] جلال بر او! هلولویا! هلولویا! [برادر نویل حرف می‌زند و سپس می‌گوید: «یادتان باشد که در جلسه‌ی امشب مراسم شستن پاها و عشای ربانی خواهیم داشت.» از برادر برانهام می‌پرسد: «فکر می‌کنید می‌توانید بیایید؟» من هم احتمالاً حضور خواهم داشت. بله، تا آنجا که می‌دانم اینجا خواهم بود مگر آنکه به جایی دیگر خوانده شوم.



کلیسا و وضعیت حاکم بر آن FRS56-0805

(The Church And Its Condition)

در باب کلیسا

برادر ویلیام ماریون برانهام این پیغام را به زبان انگلیسی در صبح یکشنبه ۵ اوت ۱۹۵۶ در خیمه برانهام در جفرسون ویل ایالت ایندیانا آمریکا ایراد کردند. این پیغام بر روی یک نوار مغناطیسی ضبط شد و به شکل کامل به زبان انگلیسی به چاپ رسید. برگردان فارسی این اثر با کوشش انتشارات Voice Of God Recordings چاپ و پخش می‌گردد.

FARSI

©2017 VGR, ALL RIGHTS RESERVED

VOICE OF GOD RECORDINGS

P.O. Box 950, JEFFERSONVILLE, INDIANA 47131 U.S.A.

www.branham.org